

| | | | |
|---------------------------|-----------------------------------|--|--|
| از هر دری سخنی صفحه ۱۲ | در جبهه جهانی کمونیستی صفحه ۲۱ | چشم انداز اقتصادی جهان روبه وخامت می‌رود: اختلاف در نشست صندوق بین‌المللی پول صفحه ۲۱ | واقعیت‌ها و توهمات درباره فراز قدرت‌های نو ظهور در جنوب صفحه ۲۱ |
|---------------------------|-----------------------------------|--|--|

ضرورت طرد شیوه تفکر خرده بورژوایی از جنبش کمونیستی و کارگری ایران

هیچ گاه در تاریخ، اعتراضات و اعتصابات طبقه کارگر در ایران در قامت و پیوسته گی امروزی اش جریان نداشته است؛ هیچ گاه نارضایتی در میان توده های وسیع مردم که در فکر تهیه یک لقمه نان و عدم امنیت ناشی از مداخلات فاشیست گونه ی حکم ولایت فقیه و قانون اسلامی تا بدین اندازه متراکم نبوده است؛ هیچ گاه تا بدین حد طبقه کارگر ایران در سازمان یابی مستقل خویش پافشاری نکرده و قربانی نداده است؛ هیچ گاه تا بدین اندازه زنان ایران در دفاع از حقوق پایمال شده ی هزاران ساله و به ویژه ۳۴ ساله ی اخیر خویش زیر نظام قرون وسطائی جمهوری اسلامی، سر بلندانه مبارزه نکرده اند؛ هیچ گاه دانش جویان در جهت تبدیل دانش گاه از پادگان و قبرستان رژیم به محیطی

دموکراتیک و علمی و هم چنین در دفاع از مبارزات کارگران و زحمت کشان فعالیت نداشته و جان فشانی نکرده اند؛ هیچ گاه... بنابراین، تا آن جا که مربوط به شرایط عینی و مبارزاتی توده های وسیع کارگر و زحمت کش می‌شود نمی‌توان به نامساعد بودن شرایط عینی اشاره کرد و اشکال عدم پیشروی انقلاب رهائی بخش کارگران و زحمت کشان ایران را ناشی از نامساعد بودن شرایط عینی دانست.

اشکال اساسی در ضعف مفرط شرایط ذهنی و مشخصاً در سازمان یابی جداگانه کلیه ی جریانات سیاسی است که در سطوح مختلف با رژیم جمهوری اسلامی مخالف یا در ستیزند. اما در این مقاله به بررسی مشکلات کلیه این جریانات پرداخته و مشخصاً حلقه ی اصلی مشکل را، در بقیه در صفحه دوم

بربریت امپریالیستی و تحلیلهای یک جانبه!

تحریمهای امپریالیستها در مورد ایران روز به روز در ابعاد وحشتناکی پیش برده می‌شوند و عوارض آن برخلاف ادعاهای زمامداران جمهوری اسلامی که سر سرانه بارها اعلام داشته اند که هیچ تأثیری نداشته و آنها همه ی پیش‌بینی‌های لازم را برای مقابله با این تحریمها کرده‌اند، به مثابه دروغی واضح بیشتر و بیشتر آشکار می‌شود. اکنون آن چه که در سراسر ایران روز و شب شنیده می‌شود بالارفتن قیمت اجناس، نایاب شدن برخی از کالاها در بازار، از کار افتادن کارخانه ها و از همه مهم‌تر افزایش چنان سریع قیمت‌هاست که برای اقشار فقیر جامعه و به ویژه کارگران و زحمت کشان پرداخت چنان قیمت‌هایی برای اجناس مورد لزومشان غیر ممکن گشته و لذا از جانب امپریالیستها و از طرف رژیم جبار اسلامی ایران تحمیل گرسنه گی و فقر و مرگ ناشی از فقدان غذا و دوا و درمان

زنده گی میلیونها کودک و جوان و پیر را تهدید نموده و اگر در تحریم عراق فروش نفت برای دریافت مواد غذایی تا حدودی توسط نهاد امپریالیستی سازمان ملل پذیرفته شد و با وجود این تنها نیم میلیون کودک در اثر بی غذایی و بی دوائی جان باختند، در ایران باید با تشدید باز هم بیشتر تحریمها از جمله در فروش نفت خام، منتظر وضعیتی به غایت بدتر از آن را در آینده شاهد شویم! گوشه‌ای از وضعیت کنونی ایران به قرار زیر است:

- یک عضو مجلس خبرگان رهبری می گوید: جمهوری اسلامی به «کشتی شکسته ئی» تبدیل شده که سر نشینانش تلاش می‌کنند مانع غرق شدن آن گردند؛
- یک نماینده مجلس : ۷۰٪ مشکلات اقتصادی ناشی از تحریمهاست؛ نماینده دیگری از مجلس: بقیه در صفحه چهارم

نقد منشور پیشنهادی شورای ملی ایران (برای برگزاری انتخابات آزاد)

مدتی است که در رسانه های خارج از کشور بیانیه ای تحت عنوان «منشور پیشنهادی شورای ملی ایرانیان برای برگزاری انتخابات آزاد» انتشار یافته است و تعدادی از اتاق های پالتاکی نیز در همین رابطه فعال هستند. کار پایه اساسی بیانیه، اعلامیه حقوق بشر است و بیانیه با ذکر هر موضعی، پای بندی خود را به حقوق بشر (آن هم از نوع سازمان مللی اش) تکرار کرده است تا به «آن چیزی که آنها جامعه جهانی می خوانند» مواضع دوپهلوی ظاهرا التقاطی و در واقع فریبنده و راست را گوشزد کنند. بیانیه با یک مقدمه و ۱۶ بند مفاد ایجاد شورای ملی ایرانیان را شامل می‌شود. منشور در برخی مواضع بقیه در صفحه پنجم

به مناسبت ۹۵ مین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷: جورج اورول، مبلغی ضد کمونیست،

قهرمان تروتسکیسم و خبرچین دولتی

جوتی برآر، فوریه ۱۹۹۸ « این که چرا این نویسنده درجه سوم توجه بورژوازی را جلب کرد، نه به خاطر تظاهر او به حمایت از ایده انقلاب اکتبر بلکه به خاطر نفرت بیش از حد او نسبت به آرمان کمونیسم بود.»

«تهمت های موجود در آثار اورول را باید تکذیب کرد، جوانان را با آن چنان دانشی باید مسلح نمود که به دفاع از اتحاد جماهیر شوروی هم در خارج و هم در داخل کلاس درس برخیزند.»

از زمان انتشار قلعه حیوانات (Animal Fams) در سال ۱۹۴۵، بقیه در صفحه ششم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



ضرورت طرد شیوه تفکر ...

بقیه از صفحه اول

جنبش چپ ایران که خود را کمونیست و مدافع طبقه کارگر دانسته و برای رهایی آن مبارزه می کند، مورد بررسی قرار می دهیم.

مقدمتا باید اشاره کنیم که مبارزه طبقه کارگر برای برچیدن مناسبات متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و برانداختن نظام استثمارانسان از انسان، مبارزه‌ای اله بختکی نبوده و متکی برجهان بینی ماتریالیسم دیالکتیکی و تئوری کمونیسم علمی و آگاهانه است و لذا با برخوردی سرسرانه به این اصول نمی‌توان امرانقلاب پرولتاریائی را باموفقیت پیش برد. درعین حال تنها با فراگرفتن سطحی این اصول هم نمی‌توان مدعی شدکه می‌توان برای مبارزات طبقه کارگر و توده های وسیع مردم نسخه نوشت. ضرورت شرکت در پراتیک مبارزاتی طبقه کارگر و به کاربستن اصول تئوریک آن در عمل است که فرد انقلابی و کمونیست هم قادر به درک عمیق‌تر از تئوری شده و هم در پراتیک چه گونه گی تلفیق آن را با پراتیک پیدا کرده و می تواند درخدمت رشد جنبش کارگری و کمونیستی گام موفق به پیش بردارد.

متأسفانه درعرصه ی تئوریک کم بودی جدی درجنبش چپ ایران مدعی دفاع از طبقه کارگر موجوداست. زیرا نه درک به طورنسبی عمیقی ازجهان بینی و اصول تئوریک کمونیستی و تلفیق آن باشرایط مشخص کشور به طور مجدانه و مسئولانه ای دارد و نه با توجه به شدت سرکوب حاکمان درایران توانسته باشرکت درجنبش طبقه کارگر و زحمت کشان، البته نه به طور موسمی و گذرا بلکه به طور نسبتاً ثابت و دائمی، به ویژه گیهای عملی این جنبشها و طرز پیشبرد آنها پی برده و با تبحر به هدایت آنان بپردازد.

ضمناً نفوذ ایده آلیسم و متافیزیک تحت تأثیر انواع ادیان و مذاهب از دوران بیش از ۲۵۰۰ سال - از زرتشتیسم، یهودیت، مسیحیت و اسلام گرفته تا شعبات متعدد عرفانی و نهایتاً بهائیت که درخدمت حاکمان برده دار، فئودال و سرمایه دار قرارداشته اند- درسطح ایده نولوژیکی و وجود قشر وسیع خرده بورژوا که درشرایط رشد ناکافی مناسبات سرمایه داری هنوز هم درایران نقش قابل ملاحظه ای از نظر سیاسی داشته و به ویژه قشر متوسط و بهخصوص بالای آن عصای دست طبقات مالک وسایل تولید و

مبادله بوده اند. جهان بینی و درک تئوریک و پراتیک یک جانبه خرده بورژوائی، درمبارزاتی که درایران علیه حاکمان تا به حال صورت گرفته، نقش موثر و بعضاً تعیین کننده ای داشته اند. این واقعیات تأثیرمخربی را درمیان جنبش چپ مدعی مدافع طبقه کارگر و کمونیسم و درحدی بسیار عمیق به جا گذاشته و هم‌اکنون تبدیل به دُمی چرکین شده که مانع ازحرکت پُرصلابت آن درخدمت به رشدانقلاب کارگری گشته و صدمات جدی به رشد جنبش کارگری و توده‌ای وارد نموده است. دُگماتیسیم درکسوت بهخصوص یک جانبه گری دربرخورد به اصول مبارزاتی کارگران و زحمت کشان؛ نفی گرائی نسبت به دست آوردهای مبارزاتی پرولتاریای انقلابی جهان؛ لیبرالیسم به ویژه محکم بدست نگرفتن اصول علمی پرولتاریا و توسل به تئوریهای من درآوردی بدون استحکام که پاسخ گوی تئوریک و عملی جنبش کمونیستی نمی باشند از ویژه گیهای این تأثیر می باشند. ازجمله انحرافات، عدم جمع بندی از پراتیک مبارزاتی تشکل خودی و کل جنبش چپ ویافتن ضعف، انحرافات و نقطه قوتهاست که به شدت درجنبش چپ ایران ریشه دوانده است که می‌توان آن‌ها را در بسته بندی النقاط گری و فردگرائی و گروه گرائی خرده بورژوائی ارائه داد.

به عنوان مثال درسال گرد انقلاب کبیراکتبر ۱۹۱۷ روسیه، اکثر این نیروهای چپ به دفاع از آن پرداخته و کمتر تشکلی را می‌توان یافت که حتا ضعفهای این انقلاب را از بدو بروزاش به درستی و به طور مستدل بیان کند. اما عجباً هنوز از این تعریف و تمجیدها یک لحظه نگذشته، تحت تأثیر تبلیغات مخرب دردرجه اول تروتسکیستی و شبه تروتسکیستی و در درجات بعد تهاجمات دشمنان انقلاب اکتر از کاتوتسکی و امثالهم گرفته تاستاد تبلیغاتی هیولائی امپریالیستها که با اجبرکردن پروفسورهای دانش گاهی به ظاهر «مارکسیست» و با تحریف واقعیات رخ داده درکشورسوسیالیستی شوروی و انواع و اقسام دروغ پردازیها، خراب کاری را سر می دهند. این طرز تفکر نهایتاً بی‌تفاوتی به آموزش تئوری کمونیسم علمی دراین زمینه را که تأکید براین دارد که انقلاب پرولتاریائی خصلت بین‌المللی داشته و گرچه این انقلاب ناشی از تکامل سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم درحلقه های ضعیف سلطه امپریالیسم برجهان قادر به شکستن برخی حلقه ها هست، اما مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در این کشورها با شدت ادامه یافته و لذا حاکمیت

«کی برکی» به طورنهائی خاتمه نمی یابد، به عیان بروز می دهند. لنین درسالهای قبل از درگذشت اش تأکید می‌کند که جامعه شوروی به شدت از نفوذ خرده بورژوازی رنج می‌برد که عامل مهمی در بسط بوروکراسی است. همین قشر وسیع که امری موجود و مادی در آن کشوربود، ضرورتاً نه با نقشه بلکه به طور طبیعی عوامل خود را به درون مرکز هدایت‌کننده پرولتاریا - حزب کمونیست شوروی - روانه می کند. خرده بورژواهایی در کسوت «خردرلباس شیر» و در ظاهر با پذیرش کمونیسم وارد حزب طبقه کارگر می‌شوند و دراین حزب به جای وداع کردن آگاهانه و قاطعانه و یا تدریجی با جهان بینی و سیاست و تشکیلات و سبک کار خرده بورژوائی این کالاهای جهان کهنه غیرپرولتاری را در درون حزب رواج می‌دهند و در فرصت مناسب و قرارگرفتن درسطح رهبری، ماهیت آن را عوض می کنند. حتا کارگرانی نیز که عضو حزب بودند با توجه به این که درسطوح مختلف آلوده به افکارعقب مانده دوران تزاریسیم بودند نیز نیاز به نوسازی و آموختن ایده نولوژی، سیاست و غیره پرولتاریا داشتند و کل طبقه کارگر روسیه درانقلاب همراه کمونیستها نبود.

نفی دستاوردهای عظیم پرولتاریا درشوروی که جهش بزرگی به رهایی بشریت از زیر ظلم و ستم امپریالیسم و فئودالیسم و استعمار کهن فراهم ساخت و برای اولین بار کارگران و زحمت کشان، زنان و ملیتها آزادشده و از کشورعقب مانده و داغان روسیه، کشوری پیش رفته ساختند که در آن درهای پیش رفت برای استثمارشده ها و ستم دیده گان سابق آن جامعه چهار طاق باز شد، این روزها مُد خرده بورژواهای چپی است که ظاهراً مدافع «سوسیالیسم» اند! به یمن این دستاوردهای پرولتاریا، مردم شوروی توانستند غول فاشیسم را، که برای نابودی شوروی قدعلم کرده و هیتلر قبل از به قدرت رسیدن سرنگونی نظام سوسیالیستی را به سرمایه داران آلمانی بشارت داده بود، به زانو درآورند. و طی ۳۶ سال حاکمیت پرولتاریا، که ۴ سال اول پس از انقلاب، جنگ داخلی ویرانیهای جنگ جهانی اول را تکمیل نمود و ۴ سال بعد درجنگ جهانی دوم که با ۲۷ میلیون کشته و ویرانیهای عظیم مجدد هرچه که تحت نظام سوسیالیستی ساخته شده بود تل خاکستر گردید، و بالاخره توطئه های بین‌المللی و داخلی که مرتباً چنگ به دستاوردهای پرولتاریای روسیه می انداختند، نشان نمی‌دهد که منتقدین

مبارزه با شیوه تفکر خرده بورژوائی درجنبش کمونیستی ضرورتی است عاجل



این نظام پیشرفته جهانی که در آن ظلم و ستمی نسبت به پرولتاریا و زحمت کشان روا نشد ولی تا آنجا که نظام سوسیالیستی حاکم قادر به درک اوضاع بود جلو خراب کاریهای دشمنان سوسیالیسم را گرفت، ببینند. چرا امروز شوروی توسط مدافعان دروغین سوسیالیسم به مثابه جهمی برای کارگران و زحمت کشان معرفی می شود!! آیا کارگران و زحمت کشان شوروی از گرسنه گی مردند؟ آیا اینان بی کاری را شناختند؟ آیا به آن‌ها مزدشان سالها پرداخت نشد؟ آیا فرزندان شان حق باسواد شدن و رفتن به مدرسه و دانش گاه مجانی را نیافتند؟ آیا بهداشت و درمان مجانی خیانت به این سازنده گان کشور شوراها بود؟ آیا خانواده‌های کارگر و زحمت کش مسکن نداشته و در حلبی آبادها زنده گی کردند؟ آیا امپریالیستها و بورژوازی و خرده بورژوازی که امروز افسارگسیخته به سوسیالیسم در شوروی حمله می کنند، کشته و مرده آزادی و رفاه مردم آن سامان بودند که امروز پس از افتادن قدرت به دست بورژواها وحشت نظام سرمایه داری را می آزمایند و فقر و فاقه از سروکولشان بالامی رود و تعداد میلیاردرهای روسی در حال افزایشند و کلیساها پر رونق تر از کارخانه ها و مدارس و بیمارستانها شده اند؟ در این جاست که باید ضمن نقد کم بودهای کشور شوراها به کلیه چپهای ایرانی که به جای افشای امپریالیستها و نظام ظالمانه شان می‌خواهند از طریق بهتانهای فراوان و به عرش رساندن کمبودها به نفعی کشورشوراها بپردازند، هشدار داد که جهان بینی خود را عوض کنند، به دستاوردهای پرولتاریا همه جانبه و باخوبی بر خورد کنند و نفعی صاف و ساده دستاوردهای پرولتاریا را به جای نقد جا نیندازند! در این یکجانبه گری آن‌ها هیچ اثری از کمونیسم و دیالکتیک تیز و بُزای آن نیست!

به نقد شیوه تفکر خرده بورژوائی ادامه می دهیم:

گرچه می‌توان دهها نمونه از اخلاص این طرز تفکر از نظر داخلی در جنبش کمونیستی و کارگری ایران ذکر نمود، اما در این جا به نقد یک وجه خطرناک آن می پردازیم. اگر در جهان بینی بورژوازی تمرکز دادن هرچه بیشتر سرمایه شرط بقای آن است؛ در جهان بینی خرده بورژوازی پراکنده گی هرچه بیشتر سرمایه شرط وجودی آن به مثابه یک قشر وسیع «متوسط» از جامعه می باشد. این وضعیت مادی بالاجبار در دیدگاه افراد آن قشر، فردگرایی و یا در مرحله

باشند که بیشترین نزدیکی را با اهداف تاکتیکی و استراتژیکی انقلاب کارگری در مقایسه با نیروهای دیگر چپ داشته و در عین حال طبقه کارگر ایران هم آن‌ها را به عنوان حزب پیشرو و احدیوش پذیرفته باشد! به همین دلیل در عمل مجبور می شوند با قبول تیتز کمونیست بودن بقیه نیروها، تحفه ی اتحاد نیروهای کمونیست و چپ را از جعبه مارگیری خود در آورند.

بدین ترتیب این شیوه تفکر، ماتریالیسم دیالکتیک را در پیاده کردن اصول تئوریک کمونیسم علمی به کار نمی‌بندد و در عرصه های مختلف تئوریک، سیاسی، تشکیلاتی، سبک کاری و فرماندهی مبارزات، چنان ناپیگیری از خود نشان می‌دهد که به قول معروف اظهر من الشمس است و مجموعه ی این شیوه تفکر ضرری بسیار سخت و جدی به پیشروی جنبش کمونیستی و کارگری در ایران وارد ساخته و می سازد.

پیشروی جنبش کمونیستی بدون مبارزه قاطع با این شیوه تفکر رسوخ یافته در جنبش کارگری و بدون تلاش جدی و فوری کمونیستهای راستین و به ویژه فعالان کارگری کمونیست در متحد شدن در شرایط حساس کنونی ایران، باریگر فرصت را به عناصر وابسته به امپریالیسم و بورژوازی ایران خواهد داد که در صورت رژیم چنچ فاجعه تاریخی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و رژیمهای نوع «بهار عربی» را به مردم ایران تحمیل کنند و طبقه کارگر و زحمت کشان ایران، زنان و جوانان و ملل ستم دیده ایران نتوانند روی آزادی و زنده گی مشترک در صلح و صفا و در احترام متقابل را به چشم ببینند. آن گاه باز هم خون کارگران و زحمت کشان در میدانهای کار و زحمت و در خیابانهای شهرها ریخته شده و عفریت سرمایه به حاکمیت خود تداوم خواهد بخشید و خرده بورژوازی باریگر مانع از متشکل شدن کمونیستها و کارگران گشته و دست یابی طبقه کارگر به قدرت را به تأخیر خواهد انداخت.

حزب رنجبران ایران از تمام کمونیستهای راستینی که به امر ایجاد حزب واحد کمونیست طبقه کارگر معتقدند، با سکتاریسم مبارزه می کنند و پرچم دفاع از جنبش کمونیستی و کارگری پیشرو جهان در بیش از ۱۶۰ سال اخیر هستند، و به ویژه کارگران کمونیستی که به شیوه تفکر پرولتاریائی عشق ورزیده و با شیوه تفکر خرده بورژوائی درسینزند و از وجود فرقه گرائی وحشتناک در جنبش چپ ایران نفرت دارند، دعوت می کند که در شرایط

ای پیش رفته تر گروه گرائی را ملزم می سازد. ممکن است این یا آن خرده بورژوا قادر به کشیدن خود به سطح بورژوازی باشد و یا در اثر فشار مناسبات بورژوازی به سوی پرولتاریا پرت شود، اما کل این قشر با تمام نوساناتی که دارد، موجودیت خود را حفظ می‌کند و علاوه بر این وزن مخصوص اش در کشورهای پیش رفته سرمایه داری، باز هم به مثابه بخشی میانی در ترکیب طبقاتی این جوامع، باقی می ماند. نقطه مقابل خرده بورژوازی و بورژوازی در جهت عادلانه و پیش رفته اش، طبقه کارگر است. طبقه کارگر برای از بین بردن مناسبات طبقاتی استثمارگری و ستم گرانه و برقراری جهانی بدون طبقه و بدون تمایزات کنونی مبارزه می کند. شعار پر قدرت: «کارگران تمامی کشورهای جهان متحد شوید!» سمت گیری بزرگ عینی و ذهنی طبقاتی به نفع کارگران را نشان می دهد. در همین راستاست که ایجاد حزب پیشرو کمونیست واحد طبقه کارگر در هر کشور که در عین حال باید عضو انترناسیونال کمونیستی باشد که حزب طبقه کارگر در جهان می‌باشد توسط مارکس و انگلس با ایجاد اتحادیه کمونیستها که انترناسیونال کمونیستی کارگران بود، تشکیل شد و مانیفست حزب کمونیست به مثابه برنامه و مواضع آن در اواخر سال ۱۸۴۷ توسط آنان تدوین گردید و در ادامه با تاکید لنین بر سرانجام و ضرورت ایجاد حزب کمونیست در هر کشور و ایجاد انترناسیونال کمونیستی توسط آنان (۱۹۱۹) این شعار پرولتری در عرصه ی سیاسی و تشکیلاتی تحقق یافت.

اما شیوه تفکر خرده بورژوائی عمیقاً نفوذ یافته در جنبش چپ ایران، ضمن این که کارگران را در حد تجمع سندیکائی در کشور به ایجاد تشکل واحد کارگری دعوت می‌کند و این به خودی خود هنوز حاکی از داشتن شعار سیاسی - تشکیلاتی درست در مورد مبارزه طبقاتی آگاهانه پرولتاریا نیست، به محض این که مسئله ایجاد حزب واحد کمونیست طبقه کارگر در ایران مطرح می شود، این شیوه تفکر به پلورالیسم خرده بورژوائی و بورژوائی در مورد منفرد و حتا متمایز نگره داشتن صف سیاسی واحد پرولتاریا پناه برده و از کمونیسم علمی عدول کرده و تفرقه مورد طبع خرده بورژوازی را با تمام وجود تبلیغ می‌کند. برخی دیگر نیز که این رفتار مفتضح خرده بورژوازی را سد راه پیشبرد مقاصد خویش می دانند، خود را تنها حزب کمونیست طبقه کارگر جا می زنند، بدون این که دارای آن چنان برنامه و عمل کردی



حساس کنونی که فرقه گرائی خرده بورژوائی ناتوانی خود را در هدایت جنبش کارگری به تمامی نشان داده است، با عزمی جزم و با خوشبینی پرولتری گردهم آمده، دست در دست هم از نظر تئوریک و عملی داده و شرایط را برای رشد توفان آسای جنبش کارگری و توده ای از طریق متشکل شدن خودشان مناسبتر سازند. دیالکتیک انقلاب نیز و بُرا است، کرختی و پاسیویته در برخورد به مبارزه طبقاتی را نمی پذیرد. در این نقطه عطف تاریخی در رابطه با جنبش کارگری ایران و جهان، نباید ناظر اوضاع باقی ماند و در تغییر این وضعیت تحمیل شده به جنبش کارگری و کمونیستی تلاش نمود. پیروزی در این جهت را باید کشان کشان و نه تماشاکنان تحقق بخشیم و بی درنگ دست در دست یک دیگر بدهیم و در تغییر جهان گامهای نظری و عملی جدی و آینده ساز برداریم.

ابراهیم - ۱۵ آبان ۱۳۹۱



بربریت امپریالیستی ... بقیه از صفحه اول

احمدی نژاد باید پاسخ دهد چرا مردم باید با تورم بیش از ۴۰٪ مواجه باشند؟

- قیمت دلار ۳ تا ۴ برابر شده ولی قیمت داروها به ۱۰ برابر رسیده است و نایاب شدن داروها برای امراضی نظیر تالاسمی، هموفیلی، سرطان، دیالیز و غیره جان بیماران زیادی را به خطر انداخته است؛

- قیمت مسکن در یک ماه اخیر ۳۰٪ افزایش یافته و حتا بنا به خبر باشگاه خبرنگاران، مشاوران املاک از تأثیر ۱۰۰٪ افزایش قیمت مسکن مهر به بازار داخلی مسکن خیردادند. قیمت مصالح ساختمانی نیز در عرض یک ماه ۳۰٪ افزایش یافته است؛

- ایلنا از بهشهر: بنابه گفته نصرالله دریابیگی دبیر اجرایی تشکیلات خانه کارگر: واگذاری کارخانجات به بخش خصوصی بسیاری از کارگران مازندران را خانه نشین ساخته است. کارگران کارخانه چیت سازی بهشهر و خانواده های شان امروز در بدترین شرایط معیشتی قرار گرفته اند؛

- سوء استفاده ۱۱۷ میلیارد تومانی واردکنندگان کالا به ایران که با ارز دولتی ارزان کالا وارد کرده و آن را به قیمت بازار فروخته اند؛

- در سرمقاله روزنامه مردم سالاری: شاید این روزها در اوج بحران اقتصادی ایران بیش از هر زمان دیگری با واژه ای به نام بی تدبیری برخورد کرده باشیم که تا چندی پیش نسبت دادن آن به مجموعه مدیریت دولت تابوئی به شمار می رفت؛

- تعطیلی بیش از پیش کارخانه ها به دلیل فقدان مواد اولیه از جمله بسته شدن تمامی کارخانه های مونتاژ اتوموبیل منهای رنو که آن هم در آستانه تعطیل شدن قرار گرفته است؛

- تقریباً کمتر از نصف شدن صادرات نفت و صدها و هزاران خیر دیگر اوج بحران اقتصادی ایران و تأثیر مخرب تحریمهای امپریالیستی را به عیان نشان می دهند.

اما نگاهی به همین چند خبر کوتاه از یک سو به تمامی دست جنایت کار امپریالیستها را در محروم کردن ملت های جهان و از جمله ایران از حداقل زنده گی شان از طریق تحریم و به خاطر تقسیم مجدد مناطق تحت نفوذشان و در رقابت با دیگر امپریالیستها می توان مشاهده کرد و از سوی دیگر حرص و آز سرمایه داران و دولت پوسیده ی آنان را در ایران دید که در این شرایط حساس تاریخی در فکر پُر کردن جیب خود از طریق کشیدن آخرین ریالها از جیبهای خالی مردم فقیر و زحمت کش می باشند و آینده ای را برای خود در تداوم بخشیدن به استثمار بیشتر کارگران و زحمت کشان در شرایط هرج و مرج کنونی و حاکمیت متزلزل شان نمی بینند. به همین علت نیز باقاسوتی وحشیانه، معترضان را از خانواده های فقیر و کارگری مثل ستاربهشتی و جمیل سویدی در زیر شکنجه وحشیانه ای می کشند و هر روز خبر از اعدامهای جمعی زندانیان غیر سیاسی منتشر می شود که اساساً برای ایجاد سکوت قبرستانی است برای حفظ نظام پوسیده ی اسلامی!

با توجه به همین چند خبر در این شرایط غیر انسانی تحمیل شده به بیش از ۷۰ میلیون مردم ایران، جُست و جوی عوامل این بربریت چندان مشکل نیست. ولی در جنبش چپ و دموکراتیک ایران یکجانبه نگری خرده بورژوائی این جا و آن جا کار خود را کرده و از جمله برخی، عامل اصلی این فلاکت تحمیل شده را رژیم ایران ذکر کرده و دست جنایت کار امپریالیسم جهانی به سر کرده گی امپریالیسم آمریکا را نادیده گرفته و حتا برخی در برابر سیاستهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی در داخل کشور ردیالانه از حمله ارتشهای متجاوز امپریالیستی به ایران نیز به بهانه

ی «رها ساختن» مردم ایران از دست رژیم جنایت کار حاکم دفاع می کنند و بی شرمانه نمی بینند که در جنگهای تجاویزی امپریالیستها به عراق و افغانستان چه جهمی را این امپریالیستها در آن کشورها بپا کرده اند. از این حضرات باید سؤال کرد آیا قبل از بروز تحریمها در ابعاد کنونی و علارغم وجود تورم، گرانی، پرداخت مزدهای ناچیز و حتا عدم پرداخت آنها طی ماهها و سالها اوضاع تا بدین حد غیر قابل تحمل شده بود که خرابی وضع کنونی را باید تمام و کمال به رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی نسبت داد؟ آیا بحران در ایران ناشی از اضافه تولید و یا پدیده حبابهای اقتصادی است که هم راه با بحران اقتصادی جهانی امپریالیستی یکی بعد از دیگری می ترکند؟!!

در مقابل اینان کسان دیگری تحت عنوان «مبارزه علیه امپریالیسم» رژیم، چنان به یک جانبه گری خرده بورژوائی می افتند که عمل کرد ضد انقلابی رژیم را نادیده گرفته و تمام رنج و دردهای ناشی از تحریم اقتصادی را متوجه دخالت خارجی کرده و به مشاطه گری رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی می پردازند. چشم و گوششان را بر استثمار افسارگسیخته، بر دزدیهای در ابعاد هزاران میلیاردی، بر هرج و مرج در تولید و تشدید تضادهای درون دولت که به این هرج و مرج دامن می زند و غیره به تمامی بسته اند. قدر مسلم این است که اگر رژیمی مدافع کارگران و زحمت کشان و به دست آنها بر سر حکم می بود، بدون تردید قادر می شد در برابر تحریمهای امپریالیستی مقاومت نموده و چنین فقر و فاقه ای را بر اکثریت عظیم مردم ایران تحمیل نمی کرد. اما از کوزه بربرمتشانه رژیم جمهوری اسلامی ایران چیزی جز عرق و چرک و خون انسانهای کار و زحمت به بیرون نمی تراود! اوباما رئیس جمهور آمریکا چندماه پیش در مقابل بی طاقتی نتانیاهوی صهیونیست - فاشیست، نخست وزیر صهیونیستی اسرائیل، به او دلداری داد و عوام فریبانه گفت که با تشدید تحریمها رژیم ایران به زانو در خواهد آمد. اما علارغم این اظهارات امپریالیستی دود این تحریمها مستقیماً به چشم توده های دهامیلیونی مردم رفته و زنده گی جهمی آنان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی را جهمی تر کرده است. از این تحریمها بنا به ارقام ذکر شده در بالا، سرمایه داران و رژیم حامی آنان که کلیه منابع کشور را در دست دارند صدمه ای ندیده و به قولی از ۲۰۰۰ مدل جدید یک ماشین آلمانی گران قیمت (پورشه) ◀

مبارزه علیه امپریالیسم و حاکمیت سرمایه شرط پیروزی کارگران است



دارند. البته وقتی آنها دموکراسی خود را توضیح داده اند، به هیچ موضوع اساسی و پایه ای جامعه ایران جواب نداده اند. از جمله آنها حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران را با حق شهروندی لاپوشانی نموده و چندین بار هم از «حفظ تمامیت ارضی» و نیز «مردم مناطق مختلف» و «ملت یگانه ایران» صحبت کرده اند. همان طور که آنها حاکمیت ملی را نه مردم متشکل در قدرت، بلکه در انتخابات بورژوازی و چند نهاد اجتماعی خلاصه کرده اند و به مسئله ملی هم همین گونه پاسخ داده اند.

به علاوه تنها در دو بند به مسئله آزادیها در ایران نزدیک شده اند، آن هم نه به دلایل اعتقادی شان، بلکه صرفاً برای فریب آن نوع «چی» که بدون این بندها هم حاضر به پریدن در دامن بورژوازی سلطنت طلب و تکنوکرات خارج از کشور ایران است. این بندها کدام اند؟ یکی راجع به آزادی احزاب و اتحادیه ها کارگری و غیره بدون توضیح طبقاتی بودن آن. منشور حتی جامعه ایران را تحلیل نکرده و توضیح نداده است که کدام طبقه در قدرت است و چرا باید آن را تعویض نمود. چرا؟ دلیل آن این است که این سند باید پایه های فقر و بدبختی و روی کار آمدن رژیم هائی هم چون جمهوری اسلامی را در ایران توضیح می داد. منشور با ندادن هیچ توضیحی در رابطه با جامعه سرمایه داری و طبقاتی ایران و ظاهر تکیه به دموکراسی تخیلی در عصر امپریالیسم فراملی ها و بربریت آن درجهان، که در واقع خواهان بازسازی سرمایه داری ایران در شکل جدیدی است و هیچ تضمینی هم برای احترام گذاشتن به این ادعاهای روی کاغذ در آن وجود ندارد، همان طور که جمهوری اسلامی نیز در قانون اساسی اش بسیاری از این مواد را پذیرفته ولی در عمل آنها را به آشغالدانی اش انداخته و همه جانبه ترین استبداد مذهبی را به جای دموکراسی مستقر ساخته است. در این منشور هیچ صحبتی از دره هولناک جدائی بین فقر و ثروت، بین کارگران و زحمتکشان جامعه و ثروتمندان نیامده است. آن جا هم که به اتحادیه های کارگری و به رسمیت شناختن آنها اشاره رفته است صرفاً آن را در زمینه صنفی خلاصه کرده تا اجازه ندهد که طبقه کارگر ایران بعداً از طریق اتحادیه های کارگری گرایش های سیاسی - طبقاتی پیدا کند. در این منشور به رسمیت شناختن سندیکای مستقل کارگری اشاره شده است ولی در آخر با یک نوک قلم آن را با مسئله اعتصاب کارگری - کارمندی گره زده است کاری که

شورای بین المجالس [۶]، همراه با نظارت نهادهای جهانی بی طرف مانند سازمان ملل متحد» است.

شاید برخی ها فکر کنند که نویسندگان این بیانیه درک درستی از تغییر رژیم ندارند. اما همین دو نقل قول نشان می دهد که اتفاقاً آنها خیلی هم به دقت جابه جایی قدرت را ترسیم کرده اند: «انتخابات از طریق نظارت (در واقع دخالت امپریالیستها) سازمان ملل». در واقع این طرح جدیدی برای اپوزیسیون بورژوازی خارج ایران است که قادر به هموردی با دولت اسلامی در ایران نیست و این پیشنهاد را تنها راه حل ممکن می داند - آن هم به این دلیل که در معادلات اجتماعی انتشار دهندگان این منشور نقش مردم هیچ جای گاهی ندارند و دخالت آنها صرفاً در یک انتخابات می تواند بیان شود که باهدف جلب نیروهای چپ در خارج از کشور تدوین شده است. اما دخالت خارجی آن هم به طور اساسی غرب و اهرم های جهانی اش از سازمان ملل تا نهادهای به ظاهر بی طرف را - البته سازمان ملل حتی به صورت ظاهر هم دیگر بی طرف نیست - راه رسیدنش به قدرت می داند. در نتیجه این انتخابات ظاهراً آزادی که این بیانیه برای آن تلاش می کند نه تنها آزاد نیست، بلکه در بند دخالت نیروهای امپریالیستی و به راه اندازی یک انتخابات تحت نظارت شان است. انتخابات آزاد زمانی میسر است که آزادی تمامی شهروندان یک کشور تأمین شده و احزاب سیاسی آنها امکان فعالیت آزاد را داشته باشند تا برنامه های خود را به مردم معرفی کنند، امری که به آن کوچک ترین اشاره ای در این منشور نشده است! به همین دلیل شما در لیست امضاء کنندگان این بیانیه طیف های گوناگون تکنوکرات و سلطنت طلبان رنگارنگ را می بینید که درصدد ایجاد اپوزیسیون خارج کشوری است در زیر چتر حمایت امپریالیستها!!

قدم بعدی در خواست های سیاسی و اجتماعی نویسندگان بیانیه است: آنها چند بار از حاکمیت ملی صحبت کرده اند بدون این که بیانیه توضیح داده باشد که این حاکمیت ملی با کدام سیستم سیاسی قابل توضیح است: با نظام سلطنتی، با جمهوری، با نظام شوراهای کارگران و زحمت کشان و یا سیستم فدرال. عدم توضیح سیستم سیاسی در این بیانیه و عوض کردن آن با نهادهای به ظاهر دموکراتیک یک فریب و یا خود فریبی است که نویسندگان تکنوکرات و سلطنت طلب ما تحت عنوان مجلس موسسان سعی به فراموشی سپردن نقش مردم از آن

۴۰۰ عدد آن تنها در ایران فروخته شده و بازار تجارت خانه های لوکس چند ده یا چندصد میلیاردری در ایران گرم است. درحالی که پرداختن بهای یک تخم مرغ ۴۰۰ و ۵۰۰ تومانی و موز کیلویی ۵۰۰۰ تومانی در کمتر خانواده های فقیر کارگر و زحمت کش ممکن می باشد.

اگر تحریمهای اقتصادی امپریالیستها عامل درجه یک فقر و فاقه فزاینده بیش از ۷۰ میلیون مردم ایران در شرایط کنونی است و باید این جنایات امپریالیستها را در برابر افکار عمومی جهانیان با تمامی کراهتش آشکار نمود، اما در عین حال، حرص و آز سرمایه داران ایران و بی کفایتی رژیم حاکم آنان در ایران عامل بلافاصله مهم بعدی این بدبختی و فلاکت روزافزون مردم به شمار رفته و مبارزه علیه این دو دشمن کارگران و زحمت کشان ایران را باید بدون هیچ تردیدی به پیش برد. بربریت امپریالیستی همراه با بربریت سرمایه داری اسلامی حاکم بر ایران هر روز که می گذرد چهره ی کریه خود را بیشتر نشان می دهد. برای رهایی از دست این جنایت کاران باید متحد شویم و تحت رهبری حزب سیاسی پیشرو و احاد طبقه کارگر بساط این ارتجاع جهانی و داخلی را برای همیشه از ایران برچینیم. سوسیالیسم تنها راه نجات اکثریت مردم ایران از استثمار و ظلم و ستم سرمایه داری داخلی و جهانی است.

ک. ابراهیم - آبان ۱۳۹۱



نقد منشور ... بقیه از صفحه اول

گیری ها به شدت راست و التقاطی است و در برخی مواضع اساسی سکوت اختیار کرده و در برخی از آنها هم که به موارد دموکراتیک نزدیک شده است برای این است که به مسائل اساسی دیگر نپردازد. ما در زیر سعی به باز کردن و باز بینی این بیانیه به صورت بسیار مختصری می پردازیم:

۱ - در بیانیه آمده است که «بنابراین، تصور این که می توان این نظام را از راه برگزاری انتخابات نمایشی و بطور تدریجی اصلاح کرد، توهمی بیش نیست.» اما چند سطر پائین تر می گوید «هدف از برپایی شورای ملی، دستیابی به شرایط مناسب برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه با پیروی از ماده ۲۱ بیانیه جهانی حقوق بشر [۱] و اعلامیه ۱۵۴ نشست

تحقق دموکراسی در ایران در گرو انقلاب کارگری است



رژیم اسلامی برای درهم شکستن شوراهای کارگری اوایل به قدرت رسیدنش آن را کارگری - کارمندی خواند! ۲- مسئله برابری زن و مرد در حقوق اجتماعی است. منشور می گوید «برابری حقوق زنان با مردان در تمام عرصه ها همانند سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی».

روشن است که جمهوری اسلامی هم معتقد به حقوق برابر زن و مرد بر اساس قوانین اسلام است عدم توضیح دقیق برابری زن و مرد همراه با سیستم سیاسی حاکم بر جامعه، هنوز هیچ چیزی را از مسئله زنان در ایران حل نمی کند که نمونه اش نابرابری زن و مرد در پیش رفته ترین کشورهای سرمایه داری، می باشد.

کسانی که این منشور را انتشار داده اند نام خود را کمیته موقت برای ایجاد شورای ملی ایران گذاشته اند اما در هیچ جای دیگری از این منشور صحبت از شوراها و قدرت آن و حکومت منبعث از آن نیامده است و نویسندگان این منشور با آوردن نام شورای ملی ایران به قول ضرب المثلی در فارسی هم خر را می خواهند و هم خرما را.

اگر کسی به این آقایان بگوید که شما مخالف شورا هستید، خواهندگفت اصلا! اسم ما با شورا شروع شده اما دم خروس پیدا است در آن جایی که می نویسند «برای پشتیبانی از مبارزات و خواست های مردم، در جهت استقرار دموکراسی و حقوق بشر در ایران به فعالیت پردازند» و مسئله استثمار و ستم نظام متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله را با آوردن دموکراسی تخیلی از قلم انداخته است. درحالی که دموکراسی شکل ظاهری دیکتاتوری طبقاتی است. کما این که حقوق بشر و دموکراسی که تا به حال غرب امپریالیست در کشورهای مختلف جهان سومی و پیرامونی چه از طریق نظامی و چه غیر نظامی و استفاده از اهرم های کودتا تا جاسوسی و اقتصادی و جنگ های داخلی راه انداختن اعمال کرده است، نتایج فلاکت بارش را مردم جهان تجربه کرده اند.

البته سرنوشت این منشور هم به سرنوشت همان منشورهای دچار خواهد شد که قبلا گروههای مختلف بورژوازی از سلطنت طلب و سبز، اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی تا جمهوری خواهان و غیره انتشار داده اند، که به هیچ دردی نخورده است. آن هم دقیقا به این علت که توده های وسیع کارگران و زحمت کشان ما، دیگر اعتماد و اعتقاد خود را به چنین منشورهای از بالا و بدون دخالت خودشان، که می خواهد منافع دارودسته های مختلف بورژوازی ایران

را در شکل ها و فرم های مختلف پاسخ گو باشد، به حق از دست داده اند. جنبش کارگری دارد راه مستقل خود را می رود و جنبش بورژوازی هم در حال شکل دادن خود برای تحولات آینده ایران است. در این حرکت جنگ طبقاتی خرف آخر را خواهد زد و نه منشورهایی که از صفحه کاغذ به بیرون برده نمی شوند!

غ.ع. - آبان ۱۳۹۱



فهرمان تروتسکیسم و... بقیه از صفحه اول

تألیفات جورج اورول جایی دائمی در برنامه های دروس مدارس داشته اند. او از جانب بورژوازی به عنوان نابغه ادبی مورد ستایش قرار گرفت، کسی که استعداد را با اصول ترکیب می کند و سنت بزرگ طعنه زنی را سریع انجام می دهد. این دروغی بیش نیست. با این حال، دانش آموزان با احساس بی حوصلگی، بدون هیچ ایده ای در مورد این که محتوای این کتاب بر چه اساسی است، دست به کار مطالعه این کتاب می شوند. اگر چه در مورد این کتاب به عنوان کار هنری بزرگ لاف زنی شده است، داستانی است که به خودی خود و به طور کلی به عنوان افسانه ای در مورد تمامیت گرایی می باشد.

تمام سئوالات امتحانی اشاره ایست به وقایع انقلاب روسیه و «توانائی در برگرداندن سئوالات در باره خرد جنگ سرد در بسیاری از امتحانات که آزادانه مطرح می گردند.» (بررسی اورول: ارزشهای سیاسی و ادبی در آموزش و پرورش، دردرون اسطوره، ای دی. کریستوفر نورس، لندن صفحه ۴۸)

استفان سدلی، اشاره می کند که داستان تنها زمانی کارائی دارد که اگر خواننده قبل از شروع زمان نتیجه گیری اورول را که سعی دارد نشان دهد، بفهمد و با آن توافق داشته باشد: «از اصل و نسب اورول به عنوان فردی تند رو اغلب صحبت شده است. در مورد پیشینه و شخصیت او، شباهت هایی وجود دارد... ولی نه در کتاب قلعه حیوانات. این تنها تند روی او نیست که طنزآمیز است بلکه، صحبت برسر شور و شوقی است که اورول ندارد... شما نمی توانید شروع به خواندن کتاب قلعه حیوانات کنید بدون پذیرش چیزی به عنوان نقطه شروع که اورول می بایست ثابت کند - یعنی در سیاست، مردم هیچ بهتر از حیوانات نیستند: رهبران سنتی آنها

ممکن است سُست باشند اما، اگر آنها را تحت کنترل قرار ندهیم، استبداد جدید جای استبداد قدیم را پر می کند. طبیعتا، اگر شما آماده قبول این نتیجه گیری به عنوان پیش فرض باشید، داستان را می توانید ادامه دهید. شما با همین فرآیند مشابه می توانید نشان دهید که کره زمین مسطح است.» (یک پیشنهاد نامناسب، استفان سدلی؛ دردرون اسطوره، ای دی. کریستوفر نورس: لندن صفحه ۱۵۶)

نوشته های اورول به طور گسترده ای انتشار یافته است، در حقیقت، برغم فقدان شایستگی هنری در آثارش، دقیقا به این خاطر که او اهداف سیاسی مورد بهره برداری امپریالیسم را برآورد می کند. در پیروی از مدل تروتسکی با تظاهر به دفاع از انقلاب اکبر، اورول به فساد ایده های کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی در زمان استالین، اعتراض می کند. به این ترتیب، میلیونها نفر از مردم در سراسر جهان از تحولات واقعی در اتحاد جماهیر شوروی سابق (دوره استالین) بی اطلاع باقی می ماندند. پس از «خواندن مطالب ضد کمونیستی آشغالی هم چون قلعه حیوانات، آنها احساس می کنند که به اندازه کافی مجهز شدند که تبدیل به کارشناس در مورد اتحاد جماهیر شوروی سابق بشوند و با استفاده از هر سکویی شروع به فضل فروشی در مورد انحطاط آرمانهای انقلاب روسیه می کنند و از طریق هر رسانه ای که توسط بورژوازی امپریالیستی با حسن نیت به آنها ارائه داده شده این تبلیغات را به جلو می برند.» (لالکار، سپتامبر/اکتبر ۱۹۹۶)

تعصب سیاسی در آموزش و پرورش

بسیاری از راهنماهای مطالعاتی با این هدف نوشته شده اند که به دانش آموز دقیقا آن چیزی را نشان دهند که آنها می بایست در مورد داستان مورد نظر تمرکز فکری داشته باشند و بالطبع، مدل پاسخ کتبی آنها به سئوالات در امتحانات چگونه باید انجام گیرد. این راه نما ها به مراتب منصف تر از محتوای نوشته های ضد کمونیستی خود اورول می باشند.

نسخه جدید که حاوی یادداشتهای یورک در مورد قلعه حیوانات می باشد فشرده و مختصر است، مورد هدف قرار دادن تاریخ اتحاد جماهیر شوروی، نوشته شده بدون هیچ مرجع، درهم و برهم، در مورد چیزی واقعی و طراحی شده که به طور شسته و رفته درخور متن حوادث اورولی می باشد، هم چنان که در قلعه حیوانات ارائه داده شده است. جالب توجه است که به



یاد داشته باشیم که در سال ۱۹۹۷، ماهیت فعالیت ضد کمونیستی اورول بیش از همه چیز تأکید شده است، یعنی به مراتب بیشتر از ۲۰ سال قبل از آن. مطالعه راهنماهای قدیمی بیشتر تدافعی می باشند، از خوننده درخواست می شود که تشابه نسبت به تاریخ اتحاد جماهیر شوروی را زیاد به معنی واقعی کلمه برداشت نکند. بدیهی است که به طرز خجلت زده با دروغ های آشکار و اتهامات بی اساس، آنها از خواننده می خواهند که داستان رابه عنوان افسانه ای در مورد دیکتاتوری «به طور کلی» بخوانند. در جزء، این ممکن است به دلیل این واقعیت باشد که نسلی که در دوران جنگ زندگی می کرد، از کلاس های درس با فاصله زیادی دور شده بود اما، در اصل، ما می توانیم این را به این واقعیت نسبت دهیم که ادعای بورژوازی هرچه که می خواهد باشد، جنگ سرد یا بدون جنگ سرد، تهدیدی را که کمونیسم برای امپریالیسم ایجاد می کند از همیشه بیشتر است.

ارزش این را دارد که متن آخرین این راهنمای مطالعاتی را بررسی کنیم، چرا که این مطالعه هیچ استخوان بندی ای را درمورد هدف واقعی زمان اورول، و پیچ و تاب متن تاریخ که می خواسته در میان کارگران گسترش دهد، مطرح نمی سازد: «کمونیسم به شدت تحت نفوذ ایده های کارل مارکس که معتقد بود زندگی را می توان در قوانین و مقررات اقتصادی و اجتماعی توضیح داد، قرار گرفته بود. طبقه ثروتمند سرمایه داری، پرولتاریای تهی دست را استثمار کرده است... و این وضعیت تنها می تواند توسط انقلاب به حالت معکوس درآید. بسیاری از ایده های مارکس در پس سخنرانیهای عمده اش در فصل یک قرار دارد.» (یاد داشتهای یورک، قلعه حیوانات، و اندا اوپالینسکا، ۱۹۹۷، لندن، صفحه ۱۲) کج اندیشی و تحریف در نگارش جای هیچ گونه سئوالی را باقی نمی گذارد. علم مارکسیسم به عنوان یک «ایده» وصف شده است، به عنوان مثال، یک چیزی از مغز مارکس تراوش کرده بدون هیچ مرجع خاصی برای رجوع ویا اثباتش از جهان واقعی. قابل توجه است که ذکر گردد که استفاده از زمان گذشته طرح شده است برای دادن چنین تصویری که سرمایه داری دیگر به این طریق عمل نمی کند.

«حزب کمونیست تحت رهبری لنین به پا خاست و قدرت را به کف گرفت.»
«پس از انقلاب، تروتسکی و لنین جامعه

کمونیستی را در اتحاد جماهیر شوروی تأسیس کردند... با این هدف که کلیه اموال، ثروت و کار به طور مساوی بین همه افراد تقسیم گردد.» (همانجا، صفحه ۱۲)
با گفتن این که لنین انقلاب را رهبری کرد، اوپالینسکا بسیار سریع تروتسکی را در این میان به عنوان شریک برابر لنین وارد صحنه می کند. این کار در خدمت هدف سه گانه ای قرار دارد:

۱) نام های لنین و تروتسکی به طور اتفاقی و طبیعی با هم مرتبط می گردند، گویی آنها صاحب یک فکر و یک هدف بودند - پیوندی که در هر فرصتی در سراسر رسانه های بورژوائی و نظام آموزش و پرورش تکرار می گردد، به طوری که این در اذهان همه بدون ضرورت این که هرگز نیازی برای یافتن آن از یک منبع قابل اعتماد باشد، جا می افتد؛

۲) این به طور کاملاً طبیعی منجر می شود به این باور که تروتسکی می بایست نفر بعدی بعد از لنین برای رهبری حزب بلشویک بوده باشد - ایده جانمایی به مراتب آسان تر از دمکراسی پرولتری، مورد قبول دانشجویان بورژوا قرار می گیرد؛

۳) با حذف نام استالین، انکار می شود که او نقشی در انقلاب یا بلا فاصله پس از آن داشته است. با بیرون نگهداشتن لنین از وقایع انقلاب روسیه، اورول قادر به دادن اعتبار تمام دستاوردهای لنین و رهبری انقلاب به تروتسکی می باشد، باور به این ایده چنان الغاء می شود که به جای استالین این تروتسکی است که مدافع لنینیسم بوده است.

همراه با این تحریفات، توضیح دیگری است که مطرح می کند که جامعه کمونیستی مستقیماً پس از انقلاب برقرار شد. هر مطالعه اجمالی از مارکسیسم نشان می دهد که کمونیسم که می تواند طبق روش مارکسیسم تعریف گردد، «به هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش»، تا زمانی که مرحله پائین تر آن یعنی سوسیالیسم در وحله اول صورت نگرفته باشد، امکان پذیر نیست، که در آن دولت حق بورژوازی «به هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه کارش» را به اجرا در می آورد. اتحاد جماهیر شوروی در شروع ساختمان مرحله اول موفق بوده است اما، حتا این هم تا سال ۱۹۲۸ به واقعیت نپیوست، زمانی که سیاست اقتصادی نوین لغو شده بود، و با آن طبقات متخاصم و استثمارگر^(۱) در جامعه از بین رفته بودند. اوپالینسکا بر کیفیت این «کمونیسم» افتراء و توهین پخش می کند

و با این کار ادعا می کند که «قرار بر این بود که اموال تقسیم گردند»، عبارتی است پر از توطئه، و مخصوصاً هیچ چیزی را مورد هدف قرار نداده است زیرا هیچ کمونیستی به طور قطع قبول نمی کند که یک شبه «کمونیسم برقرار شد»، یا این که اموال درست روز بعد از انقلاب به طور مساوی تقسیم شد. و نه این که هدف کمونیسم تقسیم اموال است. هدف انقلاب ایجاد مالکیت اشتراکی همه، و نه مالکیت فردی بر قسمتهای کوچک است. خواننده با این حال، قرار است که از این سو و آن سو به جمع بندی برسد که کمونیسم برقرار شد اما، در حال حاضر کاملاً فاسد شده، چون که قرار بر این بود که اموال و کار تقسیم گردد، در واقع این عملی نشد. «پس از مرگ لنین، مبارزه ای برای کسب قدرت مابین تروتسکی و استالین درگرفت. تروتسکی، اگرچه مورد التفات لنین بود، توسط استالین که سعی کرد تمام رد پا و اثر او را حذف کند، سرنگون شد - حتا عکس تروتسکی را از بعضی از عکسها پاک کردند.» (همانجا، صفحه ۱۲)

دیگر برای کسی این عدم اثبات پیشنهاد شده در این ادعای تردید آمیز تعجب انگیز نیست، اما جالب است که به یاد داشته باشیم که با فشاری مداوم درمورد ایده تقدم جانمایی بر دمکراسی، هیچ اشاره ای به این حقیقت نمی شود که:

۱) لنین و تروتسکی تقریباً تلخ ترین ضدیت را با هم در تمام طول زندگی سیاسی شان داشتند، نه تنها قبل از انقلاب، بلکه پس از آن. بعد از ۱۹۱۷، لنین و تروتسکی در درگیریهای مداوم با هم بر سر دورنمای ساختمان سوسیالیسم بودند، یعنی مفهوم عمیق در مورد حفظ دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی. تغییر تنها پس از مرگ لنین پیش آمد. در آن زمان تروتسکی تصمیم به حملات مجدد خود علیه لنینیسم گرفت، البته تحت پوشش دفاع از لنینیسم (و در واقع تروتسکیسم) در برابر «استالینیسم»؛^(۲)

۲) حتی اگر لنین هرگز به نوعی الویت برای تروتسکی بیش از استالین قائل می شد، دبیر کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی قطعاً نمی بایست بر چنین پایه و اساسی انتخاب می شد. این یک واقعیت نفرت انگیز است، و بنا بر این توسط تمام تروتسکیستها نا دیده گرفته می شود، که استالین به سمتی که در موارد متعددی نائل آمده بود، در اثر انتخاب شدن او بود، درحالی که او در سراسر زندگی اش

دستاوردهای انقلاب اکتبر و سوسیالیسم خارج چشم نظام سرمایه داری اند



به اتحاد با هر دو قدرت امپریالیستی تن می دهد، حتی اگر این تنها راه برای شکست فاشیسم بود.

توضیحات اوپالینسکا از «اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری استالین» به طور کامل سزاوار نقل شدن می باشد، چون که به طور خلاصه این توضیحات در تمام موارد شامل نقض حقوق به طور هیستریک، مضحک و متناقض می شود که هر دو منتقد بورژوازی و تروتسکی این لجن پراکنی ها را نسبت به استالین تا درجه ای تهوع آور ادامه می دهند. ظاهراً چنین به نظر می رسد که تکرار مکرر این هجویات می تواند جبرانی برای عدم وجود جوهر کافی یا مفهوم ما باشد. بدیهی است که اثر کلی آن بسیار قوی است، البته تا زمانی که هر یک از اجزاء آن با دقت بررسی نشود.

«تروتسکی، استراتژیستی در پیشاپیش موفقیت ارتش سرخ در جنگ داخلی بود و به عنوان سخنرانی تابان دیده می شد. او معتقد بود برای این که اتحاد جماهیر شوروی امن باشد، انقلاب می بایست در سراسر جهان به صورت «انقلاب دائمی» («Permanent Revolution») گسترش یابد. استالین به مراتب بیشتر محتاط در سخن بود و شبکه ای از پشتیبانی از خود از طریق قبول نظر مقام های دیگر بوجود آورده بود و خود را به عنوان شخص معتدل نشان می داد. در مخالفت با تروتسکی، او احساس می کرد که امنیت کشور بستگی به استحکام بخشیدن به نیروهای دفاعی کشور دارد، یعنی «سوسیالیسم در یک کشور». استالین سخت در تضعیف تروتسکی می کوشید که بعداً در سال ۱۹۲۷ او مجبور به ترک اتحاد جماهیر شوروی شد... استالین به طور مستمر به خاطر هر مشکلی که کشور از آن رنج می برد، تروتسکی را مقصر می شمرد. به استالین گفته شده بود که او با دشمنان اتحاد جماهیر شوروی سرگرم سرنگونی دولت می باشد.

«در سال ۱۹۲۸، استالین به دولت تسلط یافت، کیش شخصیت را استحکام بخشید. دوران حکومت او به نظر می رسد که وجوه مشترک زیادی با ایده های ارائه شده توسط لنین و مارکس نداشت. علاوه بر این، نظرات و سیاستهای او متناقض به نظر می رسیدند. در سال ۱۹۲۱ او با طرح تروتسکی برای صنعتی کردن کشور مخالفت ورزید - تنها به خاطر انجام دقیق آن (با طرح پنج ساله) بود که تروتسکی تبعید شد. این طرح های پنج ساله به شدت نا محبوب بودند و به طور غیر واقعی اهداف بالائی از تولید را

جا چیزی که جالب توجه است، استفاده از نوع زبان است. اتحاد جماهیر شوروی و دولت همیشه نا دیده گرفته شده است، فقط استالین است که چیزی در هر موردی دارد که بگوید. ظاهراً او فقط «کوشید» صنایع اتحاد جماهیر شوروی را مدرنیزه کند. اما، هیچ نمونه ای از این که چگونه اتحاد جماهیر شوروی در مدرنیزه کردن صنایع خود شکست خورد را نمی دهد. نماد اورولی از مرغ ها و تخم مرغ ها بیشتر از تصویر شورش کولاکها می باشد - این به منظور ارائه و تقویت تصویری از استالین به عنوان یک نوع قاتل وحشی کودکان شیرخوار.

«به منظور حفظ اتحاد جماهیر شوروی در مقابل حمله، استالین با هر دو دولت انگلیس و آلمان مذاکره کرد. پیمان او با آلمان بی ارزش شد زمانی که آلمان به اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۱ حمله ور شد.» (همانجا صفحه ۱۳)

به جای تصدیق این واقعیت که توانائی اتحاد جماهیر شوروی در آماده کردن خود و این که می دانست این حمله شدنی است، که عامل تعیین کننده در پیروزی در جنگ بود، چنین نتیجه گیری می شود که استالین هم ترسو بود و هم احمق. نویسنده چنان مودبانه این مطلب را مطرح می کند که بریتانیا هرگز چنین پیمانی را نمی بایستی امضاء می کرد. «در کنفرانس تهران در سال ۱۹۴۳، اتحاد جماهیر شوروی، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا خود را به عنوان نیروهای متفق نامیدند. در ظرف چند سال، جنگ سرد آغاز شد که اتحاد جماهیر شوروی را در برابر غرب قرار داد. خوک ها و مردان با هم شام صرف می کنند، اما دوستی آنها زمانی که هر دو طرف متوجه می شوند که تقلب در کار بوده، از بین می رود.» (همانجا صفحه ۱۳)

جدا از این که استالین چنین معرفی می شود که مقصر جنگ سرد بوده، تمام این پاراگراف، همراه با نماد اورول، بسیار مهم است. در زمانی که قلعه حیوانات نوشته شد، جنگ جهانی دوم هنوز ادامه داشت، پس این غیر ممکن بود که اورول اشاره ای به جنگ سرد که بعد ها رخ داد، کرده باشد. تصویر این که هر دو طرف در بازی تقلب کردند، در خدمت مقاصد مختلفی قرار می گیرد. برای شروع، این به معنی رساندن چنین مفهومی است که دولت اتحاد جماهیر شوروی به هیچ وجه بهتر از دولت ما نیست، اما این هم چنین نماد نهائی ای است برای کسی که مثل یک انگلیسی اصیل در جهت رفتار ننگین پرورش داده شده - استنباط اورول این بود که به نوعی این بی شرمی استالین بوده که

هم چنان از حمایت مردم و حزب در اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بود. هم چنین توجه داشته باشیم به تفسیر از استالین به عنوان «دیوانه ای با سوء ظن شدید و هذیان گو و فقدان بصیرت»، در ادعائی (دوباره بی پایه و اساس) که او (احتمالاً شخصاً) در همه جا تلاش برای حذف تمام آثار وجود تروتسکی را کرد. این ممکن است عادلانه تر باشد که بگوئیم تروتسکی به خاطر شکست تمام پیش بینی هایش استالین را مقصر شمرد، و یا این که به خاطر عدم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به محض این که تحقق انقلاب جهانی با شکست روبرو شد، یا امتناع مردم اتحاد جماهیر شوروی از این که گول سیاستهای تروتسکی را نخوردند و بالاخره از این که اتحاد جماهیر شوروی در جنگ علیه آلمان نازی شکست نخورد و بسیاری دیگر از این مثال ها.

«اتحاد جماهیر شوروی چندین قحطی را به خاطر سیاستهای اقتصادی استالین تحمل کرد.» (همانجا صفحه ۱۳)

«قدرت استالین افزایش یافت به طوری که او کنترل کامل را بر اتحاد جماهیر شوروی اختیار کرد. ناپلئون همان ترکیب مشابهی از ترور و تبلیغ را برای تبدیل شدنش به یک دیکتاتور استفاده می کرد.

«هرکسی که تهدیدی برای استالین می بود، یا اعدام می شد یا محکوم به کار با اعمال شاقه در سیبری، اغلب اوقات پس از «محکومیت نمایشی اش».

«استالین اسرار داشت که کلیه مزارع تحت کنترل دولت قرار گیرند (یعنی اشتراکی گردند). او هم چنین برای مدرنیزه کردن اتحاد جماهیر شوروی کوشش می کرد...»

همان طور که ناپلئون به مرغ داران دستور فروش تخم مرغ ها را می داد ولی آنها تخم مرغ ها را له می کردند، به همان طریق دهقانان با اشتراکی شدن مخالفت می ورزیدند.» (همانجا صفحه ۱۳)

این غیر ممکن است که به یک بحث مفصل در مورد وقایعی که به راحتی توسط اوپالینسکا خلاصه شده بپردازیم. کافی است که گفته شود، در حالی که تروتسکی بر این عقیده بود که اشتراکی کردن باید در اسرع وقت بر دهقانان اعمال گردد، دولت اتحاد جماهیر شوروی در واقع یک سیاست موفقیت آمیز اشتراکی کردن داوطلبانه را تعقیب کرد. تخریب و خراب کاری کولاکها به عنوان یک واکنش کاملاً طبیعی نسبت به چنین نقض ننگین از حق خود برای بهره برداری ارائه داده شده است. از این



تنظیم کرده بودند. سیاست دیگری به منظور تعاونی کردن (Collective) مزارع به همان اندازه با مخالفت شدیدی مواجه شد مخصوصاً با کولاکها. بسیاری ترجیح می دادند مزارع خود را به آتش بکشند و حیوانات خود را بکشند تا این که بگذارند دولت همه را تصاحب کند. با این حال، تا پایان اواخر سالهای ۱۹۳۰، اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قدرت بزرگ صنعتی سر برآورد - ولی به قیمت درد و رنج عظیمی از انسانها. علاوه بر این، استالین اغلب، تاریخ خودش و مردم اتحاد جماهیر شوروی را جعل می کرد. دشمنان سابق، به مردم به عنوان متحدین و یا بر عکس معرفی می شدند. اغلب تبلیغات به عنوان ابزاری استفاده می شد که بیشتر تأکید بر کنترل استالین بر روی زندگی مردم اتحاد جماهیر شوروی داشت.

«هر گونه مخالفت با استالین بی رحمانه و وحشیانه سرکوب می شد. کسانی که تصور می شد با او مخالفند، یا اعدام یا تبعید شدند. در بسیاری از موارد، «دادگاه های نمایشی» بوجود می آمد که مردم اعتراف به «جنایتی» می کردند که مرتکب آن نشده بودند. این تصفیه ها تلفات زیادی را در جامعه اتحاد شوروی دامن زد و فضای ترس و وحشتی را بوجود آورد.

«استالین احساس می کرد که دولت کمونیستی منفرد شده و در معرض خطر قدرتهای دیگر قرار دارد. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۴ به اتحادیه کشورها (League of Nation) پیوست و این اتحاد بر علیه هیتلر بود. این عمل نا موفق بود و سپس سعی کرد تا معاهده ای با رهبر آلمان در سال ۱۹۳۹ به امضاء برساند. پیمان نازی با شوروی فرصتی به اتحاد جماهیر شوروی داد تا نیروی دفاعی خود را بسازد، حتی اگر چه به نظر می رسید که مغایر با آن چه که لنین و تروتسکی می گفتند، بود. در سال ۱۹۴۱، آلمانها به اتحاد جماهیر شوروی حمله ور شدند و باز مردم روسیه به طور وحشتناکی رنج کشیدند. استالین، روزولت و چرچیل در سال ۱۹۴۳ در کنفرانس تهران با هم ملاقات کردند. این به نظر می رسید که حالا دیگر اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا و انگلیس با هم متحد بودند.» (همان جا صفحه ۱۱ - ۱۰)

آن چه که قابل توجه است اینست که تضاد ذاتی موجود در بسیاری از اتهامات اوپالینسکا (واورول) موجود است. در رد طرح تروتسکی در صنعتی کردن با هر قیمتی و خیلی زود استالین از نظر آنها احمق

و کوتاه بین معرفی می گردد. در صنعتی کردن کشور، سپس استالین دست به سرقت ایده تروتسکی می زند (که البته از قرار معلوم خود دارای هیچ گونه ایده ای نبود) و اقدام علیه خواستهای مردم می کند. استالین فقط «سعی کرد» اتحاد جماهیر شوروی را صنعتی کند، سیاستهای او تماماً با مخالفت روبرو شد و باعث درد و رنج بزرگی شد، در عین حال، به نحوی به عنوان نتیجه ی این سیاستهای شکست خورده، ترقی بود، از اقتصاد جنگ زده و فقیر به یک قدرت عظیم در جهان در ظرف کمتر از بیست سال تبدیل گشت. هیچ گونه توضیحی در این رابطه نمی دهند که چگونه این کار ممکن است رخ دهد. هیچ اشاره ای به حمایت مردمی برای صنعتی شدن و تعاونی شدن، قهرمانی روزمره کارگران یا صحت سیاست اقتصادی که در آن موفقیتهای اتحاد جماهیر شوروی آرمیده است، نمی شود.

هرکسی که با تاریخ جنگ داخلی روسیه آشنائی داشته باشد به خوبی مطلع خواهد بود که تروتسکی، بیش از آن که ابداع کننده موفقیتهای ارتش سرخ باشد، بعد از این که ثابت شد که استراتژی های او در هر جبهه ای پی در پی زیان آور است عزل گردید. تنها خود تروتسکی بود که معتقد بود که به نوعی نبوغ نظامی دارد. به جای استالین، او بود کسی که گناهکار بازنویسی تاریخ اتحاد جماهیر شوروی شد. اوپالینسکا مدعی است که استالین تاریخ اتحاد شوروی را بازنویسی کرد اما، به ما گفته نمی شود که چگونه، مردم اتحاد شوروی توسط تبلیغات تحت کنترل قرار گرفتند، ولی هیچ دلیلی در این باره ارائه داده نمی شود که چگونه انجام گرفته است؛ تمام مخالفان به طرز وحشیانه ای به شدت سرکوب شدند و مردم در فضای ترس و وحشت به سر می بردند، ولی هیچ «فاکتی» هم درتجسم این ادعا ارائه نمی شود. هیچ دلیلی نیز در چرائی عدم مقاومت مردم در برابر یک چنین بربریتی ارائه نمی گردد.

نهایتاً، اما با نگرانی بورژوازی سخاوتمند، فداکار و کاملاً بی طرفی مواجهیم که استالین را به جرم خیانت به انقلاب پرولتری «لنین و تروتسکی» در امضای پیمان نازی- شوروی مقصر می دانست. چنین نتیجه گیری شد که استالین می بایست نه فقط به خاطر امضای این پیمان، بلکه هم چنین به خاطر درد و رنجی که کشور متحمل گردید، زمانی که آلمان بالاخره حمله ور شد؛ که به نحوی استالین می بایست بخاطر شر و ویرانی صورت گرفته توسط فاشیسم، مقصر

شمرده می شد. در این مورد می توان گفت که عجباً، چرا اصلاً مردم اتحاد شوروی جنگیدند که از چنین هیولای وحشتناکی حفاظت کنند و یک چنین رژیم ترسناک و مورد تنفر را تأیید کنند.

احیاناً اگر برای دانش آموزی، هنوز موضوع استالین در مقابل تروتسکی روشن نیست، طرح هائی (در پائین توجه کنید) از شخصیتهای اصلی و لیستی از کلمات کلیدی مرتبط با هر یک را ارائه می دهیم. ناپلئون به عنوان مرد عظیم الجثه، گراز زشت، با قلدری بیان تحت عنوان زیر بیان شده: ستم گر، حيله گر، ظالم، بیهوده، سالوس، کناره گیر، که مثل استالین به تصویر کشیده شده است. ولی تروتسکی به عنوان فردی جوان تر، با جدیت تمام در پی شکار گراز، با بیان هشدار دهی، و ویژگی های زیر است: مهارت در بیان، نوآوری، تابان، استراتژیست، نوگرا با اصول امروزی، آرمان گرا، به تصویر کشیده شده است. آیا شکی می تواند وجود داشته باشد به جز این که بگوئیم این برخورد ناشی از تعصب سیاسی است که جوانان ما مجبور به مطالعه آن موضوعات حتا به ظاهر بی ضرر به مانند ادبیات زبان انگلیسی می شوند؟ آیا جای هیچ گونه شکی باقی می ماند که به غیر از ورشکستگی اتحادیه تروتسکی به چنین «هنرمندی» با چنین پیکری در ۵۰ سال گذشته آفرین گفتند؟

افسانه اورول

مقادیر زیادی از این گونه نوشته ها، در راهنماهای مطالعاتی و مقالات و سئوالات، به خود اورول اختصاص داده شده است. اعتبار او "به عنوان منعکس کننده ی صدای یک نسل"، هم چنان که آلن براون متذکر می گردد، با دقت هر چه تمام تر شهرتی برای او کسب کرده است.

«اورول، اجتماعی، خوش مشرب، پای بند به خانواده.... اورول فردی فداکار، طبیعتاً قهرمان و ملایم بود.... اورول حیوانات را دوست می داشت.... شاید مبالغه آمیز، اما به طور قابل توجهی، یکی از دوستان او به اورول لقب "مقدس" را داده است» (یادداشتهای برآدی، قلعه حیوانات: سافالک، ۱۹۷۸، صفحه ۱۳ - ۱۲)

«تصور او از خود به عنوان افشا کننده ی حقایق بود، که مردم به دلائل مختلفی خواهان تحقیق در موردشان نیستند؛ و... به عنوان یک نماینده ی وجدان اخلاق انگلیسی... او یک ناظر بود، حافظ حتی الامکان منصف در مورد آن چه که مشاهده می کرد، مسئول ماندن نسبت به حقیقت



عینی... اورول همیشه ایمان عظیمی نسبت به هدف عینی داشت... نویسنده ای چون اورول، مخصوصاً نویسنده نثر، محافظ بی آلاچی، بی طرفی و بی نظری و به طور سر راست حقیقت گو و بنابراین، در عصر ما او محافظ روح انسان می شود» (یادداشت‌های یورک، ۱۹۸۴، رابرت ولج: بیروت، ۱۹۸۰، صفحه ۸ - ۷)

«بطور خلاصه، در طول زندگی بلوغ و شغلی خود اورول، به عنوان یک انسان، به شدت صادق باقی ماند، حتی با خودش» (یادداشت‌های کول، Cole، قلعه حیوانات، تورنتو، ۱۹۸۲، صفحه ۵)

در مقاله خود در مورد اورول، آلن براون مشاهدات زیر را در مورد این که اسطوره اورول به طور بگرنج و پیچیده ای در تدریس متون اورول محدود است را نشان می دهد؛

«افسانه اورول شامل نوعی تشریح است. تفسیر از مردی به عنوان تجسم ارزشهای انسانی که به طور اجتناب ناپذیر منجر به شأن او به عنوان "راهنمای قابل اعتماد" می گردد. این مخلوطی است از ناطق توانا و بیان نادری: از ارزشهای اخلاقی از "شجاعت"، "صداقت"، "همدردی"، که مستقیماً مرتبط اند به معیارهای "بی طرفی و بی نظری" و "سرراست و حقیقت گو".» (بررسی اورول، صفحه ۴۳)

دلیل مطرح کردن تمام این نقل قولها اینست که هر اشاره ای به رویدادها که "صرفاً" نقطه نظر اورول اند از معادله خارج شده است. با گفتن به خواننده که اورول بی طرف است، یک نقطه نظر سیاسی می تواند بوجود آید:

«قرار دادن مبنای استدلال خود بر تجربه شخصی و عام، اما اغلب براساس مشاهدات از واقعیات، اورول به این نتیجه گیری می رسد که سوسیالیسم عصر خودش عمدتاً غیر واقعی و بی ربط بود.» (یادداشت‌های یورک، قلعه حیوانات، صفحه ۸)

هم چنانکه براون می گوید، «چه کسی می تواند "منطق عام"، "حقیقت"، "تجربه" را مردود بشمارد؟... فقدان تام شک و تردید یا صلاحیت می بایست {دانشجویان} را متمایل به غورت دادن عقاید و حتی تعصب به عنوان حقیقت قابل قبول، وا دارد... نقش ابدی هنرمند به عنوان حقیقت گو به یک عمل کرد سیاسی مهار شده است. تجربه، منطق عام، واقع گرایی و صداقت، جنبه هائی از کل شخصیت ساخته شده می باشند. اگر آنها را با هم در نظر بگیریم، آنها سکونی را بوجود می آورند که

از آن رفتار سیاسی را می توان در کل بدنه آموزش و پرورش بدون سوء ظن از تعصب و تلقین قرارداد. قراردادن نقطه نظر اورول (که از عقل و نجابت می آید) حقیقتاً ارائه ی هیچ گونه نقطه نظری نیست. این روشی است برای نگرش درپس بی ثباتی کشمکش سیاسی به حقایق اساسی طبیعت و اخلاق انسانی... اورول به عنوان صدای نماینده یک نسل نشان داده شده است که در برگیرنده رشته های مقاومت و متناقض از زمان خود است. عناصر متضاد در شخصیت اورول هماهنگی مخاطره آمیزی بدست می دهد: سوسیالیست/ منتقد سوسیالیست، ایده آلیست/ واقع گرا و شرکت کننده ذهنی گرا/ ناظر عینی است. در نهایت این امر به اورول واگذار شده است که منازعه بزرگی را بین چپ و راست حل و فصل کند، یک راه میانه را بین ایده نولوژی های نیروهای ناسازگارتر مدعی شود... پس از حل تضادها بین کمونیسم و فاشیسم در هر دو شکل تاریخی و نظری، راه برای سوسیالیسم عاری از محتوا به خودی خود باز می شود. سوسیالیسم اورول را می توان به یک ارزش ویکتوریائی "نگران" و نیکوکاری نسبت به دیگران، ذهنی گرائی اخلاقی که بیشتر از یک پاسخ عاطفی را فرا نمی خواند، نسبت داد... از نظر او سوسیالیسم به عنوان تقوای اخلاقی کاملاً مورد قبول می باشد...

اما هر گونه تلاش برای تصور جامعه و ذهنیت به عنوان داشتن استعدادی برای تغییر متشکل باید صرفاً به عنوان "تهدید" تلقی گردد. سوسیالیسم با فاشیسم یک سان جلوه داده شده است... هنر طنز از منطق عام، از ابتکار "اورول" برای اینست که ما را به یاد چیزی بیاندازد که هم اکنون می دانیم و ما را وادار به کناره گیری از اجتناب ناپذیری آن کند. اگر تغییر سیاسی یک توهم است، ما باید آسودگی خود را از یک علم مربوط به محسنات از اثبات و سکون نتیجه بگیریم.» (بررسی اورول، صفحه ۷ - ۴۶)

با عطف برخورد به همین کتاب، می توان ملاحظه کرد که راهنمای مطالعه هرگز با واقعیت تطابق ندارد. اورول سعی دارد از یک نوع تئوری عجیب و غریبی که بر اساس ترکیبی از تروتسکیسم و بحث "طبیعت بشر" می باشد پشتیبانی کند و نشان دهد که چرا انقلاب به طور عام و انقلاب اکثراً به طور خاص کارائی ندارد. گراز بزرگ که از قرار معلوم قرار است نمایانگر مارکس باشد، روپائی دارد که به حیوانات به عنوان مانیفست درحال مرگ منتقل می کند: «انسان تنها دشمن واقعی ماست. حذف

انسان از صحنه، علت ریشه ای گرسنگی و کار زیاد برای همیشه منسوخ می گردد... هیچ استدلالی نباید باعث گمراهی شما شود. هیچ وقت گوش به خرج ندهید زمانی که آنها به شما می گویند انسان و حیوانات دارای منافع مشترکی هستند، و این که رفاه یکی لازم ملزوم رفاه دیگریست. این تماماً دروغ است.» (قلعه حیوانات، جورج اورول، هارماندزورتس، ۱۹۸۹، صفحه ۵ - ۴)

هیچ انسانی با عقل سلیم نمی تواند نظریه های مارکس را با این یاوه گوئی ها برابر کند. البته که انسان و حیوانات دارای منافع مشترکی هستند. اورول عمداً مارکسیسم را از طریق برابر قرار دادنش با نظریه عمدی بی معنی، آن را در فروغ پوچی قرار می دهد. مارکسیسم به عنوان نظریه ای از ایده آلیسم ساده و بی تکلف، که در عمل منجر به ظلم و ستم بد بینانه می باشد، ارائه داده شده است. پایه اصلی قلعه حیوانات، اگرچه به نظر می رسد که انسان ها بهتر از حیوانات نیستند؛ که "طبیعت بشر" است که تصمیم نهائی را می گیرد. بعضی از مردم به دنیا می آیند که حکومت کنند، و بقیه برای استثمار شدن به دنیا آمدند؛ هرگونه تلاش برای تغییر سیستم فعلی به چیزی بد تر از آن منجر می گردد، بنابراین ما باید شکرگزار آن چه که داریم باشیم. متأسفانه برای اورول به طور آشکارا کورکورانه، عیبی در برنامه ریزی اش موجود است. او برای بیان طبقات گوناگون از موجودات مختلف استفاده می کند، اما در حالی که این ممکن است درست باشد که بعضی از حیوانات باهوش تر، سریعتر، قوی تر از دیگرانند و طبیعتاً تمایل به شکار آنها دارند که ضعیف ترند، ساختار طبقاتی جامعه ما بازتابی از هیچ یک از این چنین تفاوت‌های طبیعی نیست. انسان یک موجود است. هرگونه تلاش برای توجیه تقسیم طبقات جامعه با گفتن این که، طبقه حاکم به دلیل باهوش تر، بهتر و مناسب تر بودن حکومت می کند، در حالی که تهی دستان به طریق ساده ای احمق یا تنبل می باشند، ارتجاعی ترین نوع آشغالیت است که فقط هم تراز نازی ها می تواند باشد. استفان سدلی اظهار می دارد که،

«استدلال اورول در سطوح مختلفی استقرار پیدا کرده: این است که سوسیالیسم در هر شکل اش به مردم عادی هیچ امیدی را بیشتر از سرمایه داری ارائه نمی دهد؛ که در وهله اول به مردم خیانت می شود و پس از آن با کفاره دهی توسط نیروهای که انسانیت را با خوی حیوانی در



اشتراک می دانند؛ و این که حکومت بی کفایت و گاهی اوقات خوش خیم سرمایه داری، حد اقل این حیوان را مهار نگه می دارد، شیطان کمتریست. این پیشنهاد اورول از الف تا ی می باشد.» (یک پیشنهاد بی شرمانه: قلعه حیوانات، استفان سدلی، درون افسانه، صفحه ۱۵۸)

چیزی که نه اورول و نه سدلی به خاطر نمی آورند اینست که این صرفاً سرمایه داری نیست که ما با آن سروکار داریم بلکه، امپریالیسم است. اگر این به نظر اورول می رسد که سرمایه داری در انگلستان گاهی خوش خیم است، به خاطر اینست که یک بخش خاصی از طبقه کارگر در این کشور از سود فوق العاده ای که به طرز وحشیانه ای از کشورهای تحت ستم استخراج شده منفعت می برند. اورول خودش برای پلیس امپریالیستی در برمه کار می کرد و می بایست دقیقاً بداند که چگونه حکومت انگلیس نسبت به مردم مستعمره "خوش خیم" بود.

توسط تروتسکیستها و رسانه های متعدد بورژوازی در مورد سوسیالیسم ساخته و پرداخته شده توسط اورول صحبت زیادی شده است. در حالی که، هیچ شواهدی برای چنین چیزی نیست؟ آیا کسی می تواند بدون خواندن و یا درک حتما اصول اساسی سوسیالیسم ادعای سوسیالیست بودن بکند؟ مشخصه ای که به سادگی در تمام نوشته های اورول نشان می دهد تکبر و نخوت او می باشد. با این که هیچ اطلاعی در مورد این که در اسپانیا چه می گذرد، اورول هیچ گونه تردیدی بخود راه نمی دهد، رسماً در امور سیاسی و نظامی آن جا مدعی نظر خود است. با وجود این که او هیچ چیز در مورد سوسیالیسم نمی دانست، در مورد انتقاد از کسانی که به سوسیالیسم خیانت کردند هیچ احساس بدی نداشت. پس از اعتراف به این که "من هرگز از روسیه دیدن نکردم و اطلاعات من از آن جا تنها شامل آن چه که می توان از طریق خواندن کتاب و روزنامه بدست آورد، می باشد" (مقالات جمع آوری شده، روزنامه نگاری و نامه های جورج اورول، جلد سوم، هارموندسورث، ۱۹۷۰، صفحه ۴۵۷)، او شروع کرد به نوشتن کتاب قلعه حیوانات با تمام اعتقاد راسخی که به طور کامل، ماهرانه و استادانه از تمام جزئیات انقلاب داشت. اورول در مقدمه ی خود به نسخه اوکراین، تصویری از زندگی سیاسی انگلیس در اواخر سالهای ۱۹۴۹ ترسیم می کند که در واقع نه تنها جهل و نادانی خود و عدم تجربه در امور سیاست را آشکار می سازد، بلکه هم چنین، حقیقتاً

تعلق خود به طبقات فوقانی و واقعاً تکبر حیرت انگیز خود نسبت به مدارس دولتی را نشان می دهد. پس از سرزنش کردن ساده اندیشی مردم انگلیس، در مورد آزادمندی نسبی زندگی سیاسی مردم بریتانیا، او در ادامه می گوید:

«در عین حال باید به یاد داشته باشید که انگلستان کاملاً دموکراتیک نیست. هم چنین کشور بیست سرمایه داری با امتیازات بزرگ طبقاتی و (حتی در حال حاضر، بعد از جنگی که همه را متمایل به برابر بودن با هم کرده) با تفاوت های عظیم در ثروت. اما با این حال این کشور بیست که مردم برای چند صد سال بدون اطلاع از جنگ داخلی باهم زندگی می کردند، که در واقع قوانین اش نسبتاً عادلانه و به صحت اخبار و آمارهای رسمی آن همواره می توان باور داشت؛ که در آن، می توان نظرو صدای اقلیت را بدون هیچ خطر اخلاقی پی گیری کرد. در چنین فضائی، عابر خیابانی هیچ گونه درکی از چیزهایی مثل اردوگاه های کار اجباری، تبعید های جمعی، بازداشت بدون محاکمه، سانسور مطبوعات و غیره ندارد. هرچیزی را که او در مورد کشوری مثل اتحاد جماهیر شوروی می خواند، به طور اتومات به قوانین و مقررات انگلیسی ترجمه شده است و او کاملاً بی تقصیر دروغ های تبلیغاتی توتالیتر را قبول می کند.» (مقالات جمع آوری شده، روزنامه نگاری و نامه های جورج اورول، صفحه ۴۵۸)

اورول کاملاً به وضوح احساس می کرد که مردم بریتانیا خیلی احمق اند که در مورد روسیه درک آن چیزی را که او واجد شرایط برای بیانش بود و آن هم تنها از طریق خواندن مطبوعات بورژوائی بدانند. این گفته ها بدیهتا از مردی است که تا به حال هیچ درکی از جامعه خودش که در آن زندگی می کرده نداشته و قطعاً هیچ درک درستی از اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم که او وانمود به دفاع از آن می کند نداشته.

شاید توجه است که درک اورول از فاشیسم و تهدید آن در سالهای ۱۹۳۰ کاملاً جزئی بود، هم چنانکه بیل الکساندر در مقاله خود، جورج اورول و اسپانیا بدان اشاره می کند: «اورول به اسپانیا رفت بدون کوچکترین اطلاع از پیشینه، وضعیت و نیروهای درگیر در آن جا. او اذعان می کند، "زمانی که من به اسپانیا آمدم من نه فقط علاقه ای به اوضاع اجتماعی سیاسی آن جا نداشتم، بلکه بی خبر هم بودم." بر خلاف بسیاری از روشنفکران اروپائی، او دلیل اساسی برخورد میان آزادی و فاشیسم را درک

نکرده بود. تخریب وحشیانه دموکراسی در آلمان توسط هیتلر و حتی بیشتر خشونت موسلی (Mosley) در برابر مخالفان در انگلستان در سال ۱۹۳۴ در مقابل چشمان او می بایست با بی توجهی می گذشت. کریک (Crick)، زندگی نامه خود را، می توانست قبل از ۱۹۳۶ بنویسد، زمانی که اورول سیاه پوشان طرفدار موسلی را می دید که چگونه پرسشگران را در یک جلسه بارنزلی (Barnsley) کتک می زدند، در اینجا هیچ نشانه ای از این حادثه و یا هرگونه نگرانی بزرگی در نوشته های اورول در مورد ماهیت و گسترش فاشیسم وجود ندارد...

اورول هیچ گونه درکی از اهمیت سراسری جهانی مبارزه در اسپانیا نداشت، او خیلی کم در مورد تلاشها ملی از دولت جبهه مردمی برای رسیدن به یک جبهه مردمی علیه فاشیسم می دانست، او هرگز پرچم جمهوری خواهان را ندیده بود، او با عمل کرد های POUM، موافقت نداشت - او تفنگی را با نقش یک خارجی بدست گرفته بود، روزنامه نگاری که به دنبال تجارتی است که بتواند در کتاب آینده اش منعکس کند....

«جدائی او از روان مشترک جبهه مردمی اسپانیا به طور زنده ای در مورد بد بینی او نسبت به عدم قبول واقعیتی که سربازان زخمی در جنگ می خواستند باز به جبهه برگردند آشکار می شود. این اتفاق افتاد! بدون این عزم برای مبارزه، نیروهای جمهوری خواهی که تعداد سربازان و تسلیحاتشان کمتر بود هرگز نمی توانستند ۱۸ ماه دیگر بجنگند پس از این که اورول آن جا را به سمت محل زندگی اش ترک کرد. مقاومت در برابر فرانکو نمی توانست علی رغم چهل سال ترور و سرکوب بعد از پیروزی اش ادامه پیدا کند...

«دلیل اساسی نگرش اورول نسبت به جنگ - به علاوه تکبر طبقاتی او که از قشر فوقانی انگلیسی است و هدف مهم و شخصی او برای نوشتن یک کتاب - عدم درک او از احساس ضد فاشیستی بود. او با چشمی نظاره کرده بود که بتواند کتاب آینده اش را - افسرده و خاموش- در لندن به اتمام برساند. مأموریت داشت برای نوشتن یک کتاب، او به طور کوتاه مدتی از مناطق مضطرب صنعتی شمال انگلستان دیدن کرده بود. ولی، هیچ احساسی برای شناسائی مردان و زنانی که گرفتار بحران سرمایه داری بودند، نداشت - هیچ احساسی "برای آنجا ندارم به غیر از این که به خاطر سابقه خانوادگی ام از آن جا دیدن کردم." وحشت از



فاشیسم در ایتالیا و آلمان به نظر نمی رسد که او را عصبانی کرده باشد، یا این که از نظر عاطفی نگران شود که کاری در این مورد انجام دهد. این فقدان احساس عمیق، تقریباً مثل یک آدم بی طرف، خودش را در سراسر نوشته های او رول نشان می دهد... او رول هیچ احساس خشمی از مردی که او را زخمی می کند از خود نشان نمی دهد - در واقع آرزویش تیریک گفتن به او به خاطر تیراندازی دقیقش است. او قطعاً نگران این نیست که چرا در خط مقدم جبهه جنگ نمی باشد. او رول جنگ را به عنوان یک بازی می دید، یعنی اطلاعات لازم برای نگارش کتابش. (در درون اسطوره، ای دی کریستوفر نورس: لندن، ۱۹۸۴ صفحه ۹۷-۸۵)

عدم درک او رول از سیاست، همراه با ضد کمونیسم هار او، بدان معنی بود که او در تلاش انتشار کتاب قلعه حیوانات در سال ۱۹۴۳ بود، درست زمانی که آینده بشریت در شرف تصمیم گیری بود و اتحاد جماهیر شوروی فداکاریهای عظیمی را در استالینگراد از خود نشان می داد. ناشر در پی ناشر برای چاپ به او دست زد تا موقعی که جنگ خاتمه یافت و سوئدندی این کتاب در دوران جنگ سرد به رسمیت شناخته شد. در ماه اوت ۱۹۹۵، استوارت جفریس در روزنامه گاردین نوشت که اگرچه، "بسیاری از کسانی که این کتاب را خوانند، راست گراهانی بودند که مشتاق رمانی بودند که به نظر می رسید توسط یک سوسیالیست سابق که عقاید خود را تکذیب می کند نوشته شده باشد... این کتاب عمدتاً فرد با ایمان را هدف قرار داده بود، کسانی که معتقد بودند که اتحاد جماهیر شوروی راه درستی را توأم با حقیقت طی کرده بود." (یک زمین قابل کشت، داستان اخلاقی، استوارت جفریس: روزنامه گاردین، ۹ اوت، ۱۹۹۵)

اورول، یک خبر چین دولتی

مثل این که باز هم اثبات بیشتری از اعتبار نامه ضد کمونیستی او رول احتیاج است، در سال ۱۹۹۶ آشکار شد که در سال ۱۹۴۹ او رول پیشنهاد واحد تبلیغاتی را تحت عنوان دفتر خارجی مخفی مرتبط به سرویسهای اطلاعاتی داد که با اسامی نویسندگان برای نوشتن تبلیغات ضد کمونیستی مورد اعتماد بودند، و هم چنین با اسامی نویسندگان و روزنامه نگارانی که او به عنوان "کمونیست عضو سازمان سری و مخفی" و "هم سفر" به آنها اعتماد می کرد. این واحد در پاسخ به "گسترش تهدید کمونیسم به تمام تارو پود تمدن غرب بود" که توسط

دولت اتلی تشکیل شده بود. نویسندگان شناخته شده ای مثل برتران راسل، استفان اسپندر و آرتور کوستلر استخدام شده بودند تا اطلاعات غلط را در مورد اتحاد جماهیر شوروی، دموکراسی های مردم اروپای شرقی و احزاب کمونیستی اروپای غربی انتشار دهند. هم چنین مقاله هائی انتشار یافت که نشان می دادند که قسمت پژوهش اطلاعاتی فعالانه انتشار کتاب قلعه حیوانات به زبان خارجی را در نقاطی مثل عربستان سعودی، جایی که فعالیت های ضد امپریالیستی درآمدهای نفتی را تهدید می کرد ترویج دهد. بنا بر این ما می توانیم مشاهده کنیم،

«چیزی که سبب جلب توجه بورژوازی به این نویسنده درجه سوم شد، پشتیبانی ظاهری او از انقلاب اکتبر نبود بلکه نفرت بیش از حد او نسبت به ایده ی کمونیسم بود. اگر توصیف شخصیت استالین و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی توسط او رول با حقیقت مطابقت می کرد، استالین به عزیز ترین شخص در دستگاه بورژوازی امپریالیستی تبدیل می شد؛ اگر در درون حزب فساد تدریجی مداوم از اصول انقلابی و اگر دیکتاتوری پرولتاریا سقوط می کرد، یعنی به سمت دیکتاتوری مثنی بد گمان نسبت به نیکوکاری بشری رفت، روسیه استالین چنان به گرمی مورد پذیرش امپریالیسم قرار می گرفت که از خوشحالی خود را خفه می کردند.» (لال کار، سپتامبر-اکتبر ۱۹۹۶)

این دقیقاً به این دلیل بود که اتحاد جماهیر شوروی استالین، با تصویری که او رول مطرح می کرد، مانند تهدیدی برای امپریالیسم بودن، مطابقت نمی کرد، و این به نوبه خود شادی بورژوازی را برای پذیرفتن مزخرفات رمان او رول و جایگاه دائمی آنها به عنوان آموزش اجباری برای دانشجویان سراسر جهان توضیح می دهد. این وظیفه کلیه مارکسیست-لنینیستها است که اراجیف تهمت های موجود در آثار او رول را به نقد کشیده و جوانان را به آن چنان سلاحی مسلح کنیم که از اتحاد جماهیر شوروی (در دوران لنین و استالین) چه در داخل و چه در خارج از کلاس درس پشتیبانی کنند. ادامه روش پیش گام شده توسط تروتسکی به سبب حمله به انقلاب از سمت چپ، نشان همان اهانت و تنفر غالب تمام عیار برای توده های مردم و نشان همان عدم ایمان به توانائی طبقه کارگر برای آزاد سازی خود است، او رول به امپریالیسم درست مثل سایر نویسندگان ارتجاعی آشکارا خدمت کرده و به او به مراتب بیش از آن چه لیاقتش بوده کسب افتخار شده است.

- (۱) از بین بردن طبقات پس از انقلاب کاری طولانی است - رنجبر
- (۲) - استالینیسم اختراعی تروتسکیستی و امپریالیستی است - رنجبر



از هر دری، سخنی!

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

یک تریلیون و ۷۰۰ میلیارد دلار در اختیار ۴۰۰ ثروتمند آمریکایی (بی بی سی ۳۰/۶/۱۳۹۱)

میانگین دارایی چهارصد شهروندی که به عنوان متمول ترین آمریکاییان شناخته شده اند، معادل یک هشتم اقتصاد کل آمریکاست. میانگین دارایی آمریکاییان ثروتمند، طی سال گذشته، سیزده درصد بیشتر شده است. نشریه معتبر فوربز در شماره تازه خود نوشته که مجموع ثروت این عده که چهارصد نفر هستند، به یک تریلیون و هفتصد میلیارد دلار رسیده است.

فوربز می نویسد که میانگین خالص دارایی چهارصد شهروند آمریکایی که نامشان در فهرست متمول ترین آمریکاییان است، رکورد سالهای گذشته را شکسته و به رقم چهار میلیارد و دویست میلیون دلار رسیده (که بیانگر ثروت متوسط هریک از این افراد است). از هر ده نفری که به عنوان ثروتمندترین آمریکاییان شناخته می شوند، هفت نفرشان از هیچ به ثروت امروز خود رسیده اند. ◀



امسال برای سهامداران عمده اینترنتی اما سال بدی بود. طی سال اخیر، میانگین دارایی غولهای شبکه های اجتماعی یازده میلیارد دلار کمتر شد. ثروت مارک زاکربرگ، بانی فیس بوک، طی سال گذشته به نزدیک نصف رسید. زاکربرگ چند ماه پیش سهام فیس بوک را به بازار بورس عرضه کرد. او در فهرست ثروتمندترین های آمریکا از مقام چهارده به سی و شش سقوط کرده است. ارزش سهام فیس بوک از زمان عرضه به بازار در ماه مه (اندکی بیش از چهارماه پیش)، چهل درصد افت کرده است.

لونیسا کرول، عضو تحریریه مجله فوربز، می گوید که اختلاف دارایی میان آنها که «بسیار ثروتمند»ند با آنها که «فقط ثروتمند»ند، سبب شده که امسال، میانگین دارایی متمولترین شهروندان آمریکا، رکورد شکن شود و به چهار میلیارد و دو بیست میلیون دلار برسد. تحلیلگران اقتصادی می گویند فاصله طبقاتی در جامعه آمریکا، اکنون از هر زمان دیگری بیشتر شده است.

مجموع ثروت این گروه چهارصد نفره متمولان آمریکایی، معادل یک هشتم کل اقتصاد آمریکاست.

بیل گیتس، موسس و مدیر شرکت مایکروسافت، با شصت و شش میلیارد دلار ثروت، برای نوزدهمین سال پیاپی به عنوان متمول ترین شهروند آمریکایی شناخته شده است. وارن بافت با چهل و شش میلیارد دلار ثروت، نفر دوم، و جورج سوروس، که در هر دو عرصه اقتصاد و سیاست فعال است و مواضع لیبرال دارد، در رتبه دوازدهم این فهرست جای دارد. مایکل بلومبرگ، شهردار نیویورک، که سه دوره است بر مسند شهرداری این شهر نشسته، امسال از پارسال ثروتمندتر شده و جایگاه دهم را در فهرست ثروتمندترین ها به خود اختصاص داده.

در میان چهارصد شهروندی که در آمریکا متمولترین اند، نام دو تازه وارد به چشم می خورد: یکی لورن پاول جابز، بیوه استیو جابز (یکی از بانیان اپل)، و دیگری جک دورسی (یکی از بانیان توئیتر). پی یر امیدیار، موسس وبسایت ای بی، که یک آمریکایی ایرانی تبار است با هشت میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در رتبه چهل و دوم این جدول است. چهل و پنج زن نیز در بین این چهارصد آمریکایی بسیار متمول هستند. کالیفرنیا بیشترین شمار ثروتمندان آمریکایی را دارد،

و نیویورک، تکزاس، فلوریدا و ایلینوی، به ترتیب در رتبه های بعدی قرار دارند.

بررسی تحریم «شدید و بی سابقه» ایران در کنگره آمریکا (۱۹/۸/۱۳۹۱)

خبرگزاری آسوشیتدپرس به نقل از مقام های آمریکایی می گوید قانونگذاران این کشور در حال تنظیم بسته تحریمی جدیدی علیه ایران هستند که چنانچه تصویب شود، تجارت غیرنفتی ایران را با محدودیت شدید و بی سابقه ای روبرو می کند. مقامات می گویند این تحریم ها عملاً ایران را از تجارت با اغلب کشورهای جهان باز می دارد. به گزارش آسوشیتدپرس، این بسته تحریمی بر روی بخش کشاورزی، صنعتی و واردات کالاهای مصرفی مورد نیاز برای بخش تولید، تمرکز دارد.

تحریمهای تازه از سوی مارک کرک، سناتور جمهوری خواه، و رابرت مندنز، سناتور دموکرات، مطرح شده است؛ آنان قبلاً در جهت تصویب تحریم های نفتی آمریکا علیه ایران تلاش کرده بودند.

طبق بسته پیشنهادی جدید، تمامی دارایی های جمهوری اسلامی در خارج از ایران و همچنین صادرات کالاهای خارجی به ایران هدف قرار می گیرد. بر این اساس دارایی های ایران در خارج از کشور مسدود می شوند و کشورهای مختلف صادرکننده ماشین آلات و همچنین بانک هایی که در این راستا نقل و انتقالات مالی به نفع ایران انجام می دهند، در صورت ادامه همکاری خود با ایران، در فهرست سیاه آمریکا قرار می گیرند.

درمجلس اسلامی خر نر بر خر نر بود! دیدی چه خبر بود؟ (از شاعر آزادی خواه میرزاده عشقی جانباخته در رژیم رضاشاهی) (۱۱ / ۱۱ / ۲۰۱۲ - آینه روز)

آفتاب: سیدهادی حسینی نماینده مردم قائم شهر در تذکری درباره مشکلات کارگران اظهار داشت: ۸ هزار نفر از کارگران فولاد از حقوق خود محروم هستند.

وی خطاب به رئیس جمهور، وزیران صنعت و اقتصاد و کار و امور اجتماعی گفت: تدبیری بیاندیشید تا حقوق این افراد پرداخت شود.

همچنین در ادامه این جلسه علنی امروز

نماینده مردم اسدآباد در تذکر خود در جلسه علنی امروز مجلس ضمن انتقاد به تیتر صفحه اول هفته نامه ۹ دی مبنی بر اینکه مصداق خیانت چیست؟، گفت: آیا سوال از رئیس جمهور خیانت است؟ مجلس بدهکار کسی نیست.

بهر روز نعمتی نماینده مردم اسدآباد در جلسه علنی امروز یکشنبه مجلس در تذکری اظهار داشت: امروز در جلسه علنی هفته نامه ۹ دی در بین نمایندگان پخش شد که در صفحه اول آن چاپ شده بود مصداق خیانت چیست. وی خطاب به ابوترابی فرد به عنوان رئیس جلسه افزود: هیات رئیسه باید از شان و جایگاه مجلس دفاع کند.

بهر روز نعمتی گفت: آیا سوال از رئیس جمهور مصداق خیانت است؟

در ادامه اظهارات نعمتی، محمد حسن ابوترابی فرد که ریاست جلسه را بر عهده داشت خطاب به وی با بیان اینکه تذکر شما مربوط به دستور نمی شود مانع از ادامه صحبت های نعمتی شد.

به گزارش مهر، نماینده مردم اسدآباد علی رغم ممانعت رئیس جلسه اعلام کرد: دوستانی که خودشان را بدهکار به کسی می دانند از دیگران مایه نگذارند؛ چراکه مجلس بدهکار کسی نیست.



در جبهه جهانی کمونیستی ... بقیه از صفحه آخر

آگاهی طبقاتی، به گونه ای که لنین آن ها را تشریح کرد، هنوز هم معتبرند. با وجود این، علاوه بر اینها، در این فاصله تعدادی نیازهای جدید ناشی از تکامل جامعه بوجود آمده اند که در آگاهی طبقاتی طبقه کارگر باید به حساب آورده شوند.

کارگران باید درک کنند که از طبقه سرمایه داران قشر کوچکی از انحصارات بیرون آمده اند و تکامل اقتصادی و سیاسی تمامی جامعه را تعیین می کنند. آن ها با دیکتاتوری همه جانبه شان، حتا بر بورژوازی غیرانحصاری فرمان می رانند. این برپایه به انقیاد درآمدن دولت توسط انحصارات و ترکیب ارگانهای انحصاری با ارگانهای دولتی قرار دارد. این درخت زار روابط قدرت دولت - انحصار نفوذ ناپذیر می باشد که برای بسیاری از کارگران درک ریشه های طبقاتی این یا آن سیاست را مشکل می سازد. تغییرات ساختار طبقاتی بعد از جنگ



جهانی دوم مرزهای بین طبقه کارگر و اقلشار میانی خرده - بورژوازی را نامتعیین ساخت، به طوری که به احساس کارگران در تعلق داشتن به یک طبقه آسیب رساند. دست کاری افکار عمومی، به کمک رسانه‌های مدرن توده‌ای و نظام احزاب سیاسی بورژوازی پرده‌ای را بر روی روابط طبقاتی کنونی انداخت. اگر طبقه کارگر امروز بخواهد «نفوذی دراموردولت» داشته باشد، باید درک کند که باید به سرنگونی قدرت انحصارات حاکم که مایل به تقسیم و شریک شدن هیچ کسی در آن نیستند، بپردازد.

اما آگاهی طبقاتی هم چنین به معنای درک چه گونه گی به تحلیل بردن روابط سرمایه داری توسط دیکتاتوری انحصارات در حدی است که، علاوه بر خواست آنها، انحصارات به طور کاملی گذار به جامعه سوسیالیستی را به مفهوم مادی آن بوجود آورده اند.

این بیان خود را در واقعیت حفظ تولید سرمایه داری می‌یابد که اکنون تنها در صورتی ممکن می‌گردد که توده ها توانائی خلاق خود را آگاهانه به کار اندازند. با وجود این، امروزه مبارزه برای سوسیالیسم هم چنین نیاز به به حساب آوردن درسهای تاریخی خیانت رویزیونیستی به سوسیالیسم و برقراری سرمایه داری در انواع کشورهای سوسیالیستی بدون استثنا، دارد.

به علاوه، کارگران هر کشور باید دریابند که مبارزه شان برای آزادی تنها یک جزء از انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی پرولتاریای جهان و متحدین اش در کشورهای تحت ستم و استثمار امپریالیسم است. تنها چنین آگاهی انترناسیونالیستی امروز می‌تواند به پرولتاریا برتری تاریخی اش را نسبت به نظام جهانی امپریالیستی مثنی انحصارات چندملیتی نشان دهد. در شماره ۱۹ مجله راه انقلابی آمده است: اگر طبقه کارگر خواهان به دست آوردن درک خوبی از چه گونه گی ارتباط چیزها به هم دیگر باشد، باید مرتباً آن‌ها را مطالعه کند. اما این نیاز به آگاهی طبقاتی پیشرفته ای دارد. (ویلی دیکهوت، سرمایه داری انحصاری دولتی در جمهوری فدرال آلمان، جلد ۲، قسمت ۴، ص. ۳۰۵) چه گونه، این آگاهی طبقاتی پیشرفته می‌تواند به دست آید؟

رشد مشخص آگاهی طبقاتی طبقه کارگر و کارگران به طور فردی به فاکتورهای مختلفی نظیر تغییرات اقتصادی و سیاسی، تجارب مبارزات کارگران به طور فردی، نفوذ توده‌ای اعمال شده توسط بورژوازی، میزان توسعه اغتشاش پخش شده توسط

رفرمیستها و رویزیونیستها، و نفوذ اعمال شده و گسترش حمایت حزب انقلابی از طبقه کارگر نیاز دارد.

آگاهی به بهترین وجه در مبارزه رشد می‌کند؛ کارگران دشمن طبقاتی خود، امکانات و متدش را در آن می‌شناسند، و می‌توانند بر آن اساس اقدام‌های موثری اتخاذ کنند. اما با توجه به بغرنجی بزرگ موضوعات، تجربه مستقیم و شناخت هیچ گاه کافی برای درک ماهیت سرمایه داری انحصاری دولتی و پیدا کردن راه انقلاب سوسیالیستی جهانی نمی‌باشند. بدین منظور، کارگران بیش از همیشه نیاز به تجربه و شناخت غیرمستقیم جنبش بین‌المللی طبقه کارگر دارند. اینها توسط تئوری مارکسیستی - لنینیستی جمع‌بندی شده اند. بدون اطلاع حداقلی از تئوری مارکسیستی - لنینیستی، به دست آوردن آگاهی طبقاتی رشدیافته غیرممکن است.

اما تنها با تئوری مارکسیست - لنینیستی، آگاهی طبقاتی قادر به رشدیابی نیست. تجربه مبارزاتی عملی توده ها و پایه تئوریک شناخت تنها دو پایه اجتناب‌ناپذیری هستند که آگاهی طبقاتی تکامل یافته به پیش را در تاثیر متقابل دیالکتیکی فراهم می‌سازند. تنها با یک طرز تفکر پرولتاریائی است که تجربه عملی با تئوری مارکسیست - لنینیستی تلفیق یافته و آگاهی طبقه کارگر را در جواب دادن به واقعیت عینی در حال تغییر دائمی فراهم می‌سازد.

تولید مدرن در سطحی وسیع بر پایه میکروالکترونیک، بیوتکنولوژی و خودکاری، خواستار سطح فرهنگی بالای توده هاست. کارگران یقه آبی و یقه سفید که قادر به استفاده از نیروی فکری خویشند مورد نیاز می‌باشند. سرمایه داری برخلاف میل اش بدین ترتیب زمینه مادی و فکری لازم را برای طبقه کارگر، آزاد کردن فکریش و به دست آوردن آگاهی طبقاتی پیش رفته بوجود آورده است. با این پیش زمینه، مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی عمده تا به حیطه ی ایده نولوژیکی گشانده شده است. این تنها مربوط به این که توده ها چه می‌خواهند، نمی‌شود؛ مهمتر این که دست کاری ایده نولوژیکی نظرات به سوی این که توده ها، با طرز تفکر توده‌ای چه گونه فکری کنند، سوق داده شده است.

بورژوازی مبارزه سرسختانه ای را علیه جهان بینی پرولتاریائی پیش می‌برد. از آن جا که امروزه بورژوازی درنبردی ایده نولوژیکی رو در رو قادر به شکست دادن جهان بینی تاریخی و ماتریالیسم - دیالکتیکی

نشده، تلاش می‌کند تا ایده نولوژی بورژوازی اش را در جنبش طبقه کارگر در لباس شیوه تفکر شبه مترقی خرده - بورژوازی پخش کند.

ارزشها و دیدگاههای جنبش طبقه کارگر به طور عوام فریبانه ای به کار گرفته می‌شوند. مثلا، تاخت و تاز مالیاتی دولت علیه مردم زحمت کش در آغاز دهه ی نود تحت عنوان «کمک هم بسته گون به باز سازی آلمان شرقی» بیان شد. و در جریان بررسی مرزها در صنعت فلز می‌توان صفحه کاملی در روزنامه از جانب اتحادیه سرمایه داران ملی فلز در جواب به خواست افزایش ۶٪ مرزها توسط اتحادیه یافت:

در بررسی مرزها ما با دو چیز درست برخورد داشتیم:

- توافق برای بالا بردن حقوق و مرزهای کارمندان.

- ایجاد کار جدید برای بیکاران.

(فرانکفورتر روندشاو ۱۳ فوریه ۱۹۹۵)

هیچ کارگری مخالف این درخواستها نیست. اما با عقب نشینی حساب شده در رابطه با حساسیت طبقه پرولتر، سرمایه داران بخش فلز فکری کردند که می‌توانند اهداف بورژوازی شان را از طریق کم کردن حقوقها و تشدید استثمار نیروی کار در شکل همکاری طبقاتی خرده - بورژوازی متحقق سازند:

ما می‌توانیم مسئله را حل کنیم چنان چه بالا بردن حقوق و مرزها برای کارمندان را در فرصتهای مناسبی برای شرکتها در کسب معادل افزایش حقوقها فراهم سازیم. رقابت را از طریق تنوع قیمتها و بارآوری تولید بهبود می‌بخشیم. (همان جا)

این مثال نشان می‌دهد که چه گونه اتحادیه سرمایه داران شیوه تفکر خرده بورژواپانه را بکار می‌بندد، که ما خصوصیت آن را در تاریخ حزب مارکسیست - لنینیست آلمان آورده ایم:

هر شیوه تفکری به طبقه ای مربوط می‌شود - شیوه تفکر پرولتاریائی به طبقه کارگر، بورژوازی به بورژوازی، و شیوه تفکر خرده بورژوازی به قشرمیانی با خصوصیت نوسانی، که زمانی به جانب شیوه تفکر بورژوازی متمایل می‌شود و زمانی دیگر به سوی شیوه تفکر پرولتاریائی کشیده می‌شود (تاریخ ام. ال. پ. د. ، بخش اول صص ۴۰۵ - ۴۰۶)

شیوه تفکر خرده - بورژوازی ایده‌آل متوسطی برای نفوذ ایده نولوژی بورژوازی در جنبش طبقه کارگر می‌باشد. عمل کردش عبارت است از جلوگیری از رشد یا تحلیل بردن آگاهی طبقاتی پرولتاریائی، تخریب



وحدت سوسیالیسم علمی با جنبش طبقه کارگر. شیوه تفکر خرده - بورژوازی در جنبش طبقه کارگر تجربه مبارزه عملی را به طور مطلق، در نفی آن، پیش می نهد، که هر دوی آن‌ها به سرعت به نتیجه گیریهای غلط منتهی می شوند. این شیوه، یا تئوری مارکسیست - لنینیستی را تحریف می کند و یا آن را به عنوان دگم بودن معرفی می کند که حامل معنایی در زنده گی واقعی نیست.

در گذشته دور (۱۹۷۸)، ام.ال.پ.د. در رابطه با وضعیت جمهوری فدرال آلمان به این نتیجه رسید که: رشد آگاهی طبقاتی کارگران از ساده ترین شکل - پرش از غیر متشکل بودن به تشکل اتحادیه ای - و پرش به بالاترین شکل - آگاهی سوسیالیستی یافتن و بیان تشکیلاتی آن در عضویت در حزب انقلابی کارگری - در صلح و صفا با رشد سرمایه داری انحصاری دولتی پیش نرفته است. این را می توان نه کمتر از هر چیزی به رشد رفرمیسم و خیانت رویزیونیسم منتسب کرد. این وضعیت مبارزه طبقاتی را در سرمایه داری انحصاری دولتی به میزان بیشتری مشکل ساخت. (ویلی دیکهوت، سرمایه داری انحصاری دولتی، جلد ۲، بخش ۴، صص ۳۰۵ - ۳۰۶ به آلمانی)

این ارزیابی هنوز هم از نظر محتوایی، درستی خود را امروزه حفظ کرده است، هرچند که ما باید از یک تغییر در رشد آگاهی طبقاتی و خیزش مبارزات کارگران علیه بسته شدن کارخانه ها و یا بی کارسازیها سخن بگوئیم. در مبارزاتی نظیر راینهاوزن یا بیشوفرود، آگاهی طبقاتی کارگران یقه آبی و یقه سفید به قدری رشد کرد که حتا در سال ۱۹۹۳ ما از ظهور اعتراضات در مبارزه طبقاتی به معنای واقعی صحبت کردیم. با وجود این، آگاهی طبقاتی که در این مبارزات رشد کرد نشان داد که تا چه حد تثبیت نشده است و دوباره می تواند سریعاً به طور نسبی به عقب برگردد. این نشان داد که نفوذ خرده - بورژوازی رفرمیست راه آن را به سوی شیوه تفکر توده ای تا چه عمقی سائیده است. این نیاز به تکرار تجربه با ماهیت ضدکارگری رفرمیسم و رویزیونیسم، مشاهده طولانی مدت کارمتقاعد کننده مارکسیست - لنینیستها، و با طرز کار طبقه کارگر در مبارزات دارد، تا طبقه کارگر قادر به رها ساختن خود از نفوذ اشکال ایده نولوژی بورژوازی مضر گردد.

به خاطر سیاست رفرمهای نیک خواهانه انحصارات و دولت آنان، شیوه تفکر

خرده - بورژوازی رفرمیست در دهه ی ۱۹۶۰ در میان طبقه کارگر در آلمان غربی شیوع داده شد. لب کلام این تفکر عبارت است از: اساساً بهبود شرایط اجتماعی، وابسته به داشتن دولت درستی می باشد که به کمک انتخابات پارلمانی می توان در آن تاثیرگذار بود؛ تأکید اتحادیه برای حقوق بالاتر، پرداخت تعطیلات یا پایین آوردن ساعات کار در درجه اول نتیجه مهارت در چانه زنی و سیاست خوب هم کاری طبقاتی است. نتیجه این توهمات رفرمیستی خرده - بورژوازی عبارت بود از تنزل مبارزات کارگران و توده های وسیع طبقه کارگر و بدین ترتیب محروم شدن از تجربه مبارزه عملی ضروری در بالا بردن آگاهی طبقاتی شان.

در عین حال، آگاهی طبقاتی موجود در فقدان یک حزب انقلابی و تحت نفوذ شیوه تفکر خرده - بورژوازی: توهم پراکنی حزب کمونیست رویزیونیست آلمان (د.ک.ا.پ.) در مورد «تغییر جامعه از طریق رفرمها» و امکان فرضی «وادر به عقب نشینی کردن قدرت انحصارات به طور مسالمت آمیز» به کمک «دموکراسی ضد انحصاری»، کارگران را از نظر ایده نولوژیکی خلع سلاح نمود. ترویج استقرار مجدد سرمایه داری در اتحاد شوروی و در جمهوری دموکراتیک آلمان به مثابه «سوسیالیسم حقیقی» طبقه کارگر را از دورنمای انقلابی اش دور نمود. به جای آن کاریکاتوری از سوسیالیسم را به مثابه یک بدیل اجتماعی پیش کشید: عقب مانده گی علمی و تکنیکی و تنگنای اقتصادی، لاف زنی بوروکراتیک و مراقبت امنیتی دولت، لفاظی «مارکسیست - لنینیستی» و پذیرش غیر انتقادی سیاستهای ابرقدرت سوسیال امپریالیست شوروی و غیره. به دنبال فروپاشی رقت انگیز رژیم هونکر، شیوه تفکر خرده - بورژوازی ضد کمونیسم مدرن را در میان جنبش طبقه کارگر راه داد و راه را برای یک سیاست هم کاری طبقاتی باز نمود.

از نظر ایده نولوژیکی، به این طرز تفکر رویزیونیستی خرده - بورژوازی نباید کم بهاداد چون که این پایه ایده نولوژیکی احیای سرمایه داری در جمهوری دموکراتیک آلمان بود و بدین ترتیب دیدگاههای سوسیالیسم خرده - بورژوازی را در میان توده ها فراهم نمود. در حالت کاملی از یک تناقض درونی، یک مادر کارگر به عنوان مثال در مجله هفته گی در اسپینگل گفت:

«چیز بد این بود که به ما هر چیزی گفته شد و نمی بایستی در مورد هر چیزی فکر

کنیم.» اما: «دولت خیلی اجتماعی بود، من کارداشتم، بچه من برای کسب شغل خوب تمرین می دید...» (بررسی «احساس شرقی»، در اسپینگل، شماره ۲۷، ۱۹۹۵)

امتیاز دهی های اجتماعی موجود، به طور عوام فریبانه پچییده شده و آغشته به لفاظی «سوسیالیستی»، این اثر را داشت که قیومیت سرمایه داری بوروکراتیک به طور گسترده ای توسط توده وسیع کارگران بدون مقاومت پذیرفته شد و مبارزه طبقاتی برای سرنگونی بورژوازی انحصاری بوروکراتیک نتوانست آشکار گردد. با این که در آلمان غربی شیوه تفکر رویزیونیستی خرده - بورژوازی در میان توده های وسیعی رسوخ نیافت، با وجود این سدی در کشف راه سوسیالیستی بوجود آورد که مسئول درجه یک در انزوای نسبی مارکسیست - لنینیستها می باشد. به طور ناگهانی، دیدگاه غلط در مورد «برتری نظام پارلمانی بورژوازی» خود را در افکار توده ها جا کرد. کنگره چهارم حزب ام.ال.پ.د. مطرح ساخت:

این واقعیت که انقلاب پرولتری نبود که سرنگونی سرمایه داری بوروکراتیک را انجام داد، اما به جای آن این نظام در رقابت با سبک غربی سرمایه داری انحصاری دولتی از پا درآمد، که نفوذ درازمدتی در رشد آگاهی طبقاتی داشته است. سالها، و شاید دهه ها، طول خواهد کشید تا توده ها مبارزه برای سوسیالیسم را دوباره بدست بگیرند. (اسناد منتخب کنگره حزب ام.ال.پ.د. در برلن، ۱۹۹۱، ص ۷)

نفوذ وسیع شیوه تفکر خرده - بورژوازی امروز موثرترین و خطرناک ترین سلاح بورژوازی در جلوگیری از رشد سریع آگاهی طبقاتی و تخریب مجدد آگاهی طبقاتی است که تاکنون رشد یافته است. تنها برپایه شیوه تفکر خرده - بورژوازی است که دست کاری ضد کمونیستی می تواند تماماً کارائی بیابد. در رسانه های عمومی، از عقاید درست و شیوه تفکر مارکسیست - لنینیستها به طور مهارت آمیزی در برابر توده ها جلوگیری به عمل می آید، و پرده ای از پیش قضاوتیها که شامل احساسهای منفی، جملات معمائی، و غیره علیه آن‌ها کشیده می شود. در نتیجه غلبه بر شیوه تفکر خرده - بورژوازی توسط شیوه تفکر پرولتاریائی شرطی اساسی در جلب احساس طبقه کارگر به سوی مارکسیست - لنینیستها و برگشت مجدد به سوسیالیسم می باشد. این وظیفه برای ام.ال.پ.د. عبارت است از:

...کارکردن، تهییج، تبلیغ و سازمان دهی در میان توده کارگران که خواهان



فراخوان سازمان زنان انقلابی

سراسر هندوستان :

برچیده باد خشونت علیه زنان!

مرگ بر نابرابری!

خلاصه شده از: ستاره سرخ، پلاتفرم کمونیستهای انقلابی - حزب کمونیست هندوستان (م ل)، اوت ۲۰۱۲

RED STAR, Platform for Communist Revolutionaries-CPI(ML), Aug ۲۰۱۲

به دنبال شدت خشونت مجدد علیه زنان در سراسر کشور، رد حقوق برابر و انکار شرم آور دولت در برداشتن کوچک ترین گامی در بهبود وضعیت زنان و به طور ظاهری هم شده، دادن شان و برابری اجتماعی به آنان، سازمان زنان انقلابی سراسر هندوستان مبارزه ای ملی به مدت سه ماه را روی سه موضوع مرکزی تاثیر گذار بر توده زنان فرامی خواند. این مبارزه از اول جولای خشونت علیه زنان، جهت برابری حقوق زنان و تاثیر مخرب مشروب در زنده گی زنان شروع می شود.

بر اساس گزارش دفتر آمارگیری جنابیت ملی، جنایات معمولی علیه زنان شامل تجاوز، زنا با محارم، آزار جنسی، وارد کردن دختران به طور قاچاقی، دزدیدن و ربودن، کشتار و شکنجه در مورد جهیزه، خشونت خانگی (بدنی، جنسی، روانی و اقتصادی) و تحریک به خودکشی می گردد. خشونت علیه زنان در اشکال مختلف و تلافی ویران گرانه اجتماعی بروز می کند... خشونت نسبت به دختران حتی قبل از تولد صورت می گیرد. از بین بردن جنین دختر به قدری در کشور شایع است که آخرین آمارها نشان می دهند که تعداد دختران در گروه سنی بین ۰ - ۶ سال به طرز هشدار دهنده ای رو به کم شدن است. نسبت تعداد ۹۴۵ دختر به ۱۰۰۰ پسر در سال ۱۹۹۱ به ۹۲۷ دختر در سال ۲۰۰۱ و ۹۱۴ دختر در سال ۲۰۱۱ رسیده است. طبق ارزیابی نهاد کودکان سازمان ملل ۵۰ میلیون دختر و زن از جمعیت هندوستان به خاطر از بین بردن دختران در جنین و یا مردن کودکان دختر به دلیل عدم دریافت مراقبتها، «گم شده اند».... در سال ۲۰۱۱ یک سری کشتار به خاطر «حفظ عفت» و تجاوز، سراسر کشور را با سرعت زیادی فرا گرفته است اما هیچ عملی برای جلوگیری از آن و محاکمه موثر جنابیت کاران صورت نگرفته است...

... مزد برابر در مقابل کار برابر رویای دوردستی باقی مانده است. سهم زنان از مزد

یا نظام دموکراتیک و استقرار مجدد نظام پادشاهی تلاش می کنند. هم چنین امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند طبق نقشه برای تضعیف یا متوقف ساختن ملیت، حق حاکمیت یا تمامیت کشور کاری کنند. بدین ترتیب، نیروهای دموکراتیک و میهن دوست چپ، باید به اتفاق هم برای نجات کشور از خطر نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی اقدام کنند. آینده نپال بسته گی به چه گونه گی موفقیت اینان دارد.

۶- ما قاطعانه بر این نظریه که مسایل پایه ای مردم نپال زمانی ممکن است که یک تغییر قاطعانه ای در نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کنونی بوجود آمده و این از طریق به موفقیت رسیدن دموکراسی یا انقلاب دموکراتیک نوین صورت پذیرد که سیاستها، برنامه ها یا جنبشهای تهبیجی برای فراهم ساختن زمینه برای انقلاب و با حفظ حق مان برای مبارزه در این جهت ادامه یافته و ما باید نیروی عمده مان را در وضعیت کنونی روی تحکیم دموکراسی تمرکز دهیم و از کشورمان دفاع کنیم. تحقق این وظایف مقدمات ذهنی و عینی را برای تغییرات رادیکال یا انقلاب با کیفیت بالاتر فراهم می سازد.

۷- ایکور قاطعانه اعلام می کند که در کنار مبارزه مردم نپال برای اهداف دموکراتیک، ملی کنونی و انقلاب در درازمدت قرار خواهد داشت.

(رنجبر: ۵. ۶ سال و نیم وقت کمی برای تهیه قانون اساسی جدید نپال از زمان خیزش آوریل ۲۰۰۶ نبود. اگر تا به حال صورت نگرفته برای این است که نیروهای ارتجاعی فئودال - بورژوا و وابسته به امپریالیسم و توسعه طلبان حاکم بر هندوستان، مانع از به ثمر رسیدن آن شده اند. امری که نشان می دهد در عصر امپریالیسم فراملی ها که بربریت در دستور روز آن قرار دارد، تحقق حتی دموکراسی بورژوائی قرون ۱۸ و ۱۹ ممکن نیست و نباید خیال واهی در میان توده های مردم نپال ایجاد کرد که چنین امری ممکن است. مبارزه برای دموکراسی برای توده های وسیع مردم تنها از طریق انقلاب دموکراتیک نوین در نپال تحت رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگش ممکن می گردد و باید به طور روشنی ایکور این موضع را اعلام می کرد و مبارزه برای انتخاب مجدد مجلس موسسان را، مبارزه ای مشخص و گذرا اعلام می نمود در خدمت به قدرت گیری طبقه کارگر نپال جهت ادامه انقلاب دموکراتیک تا به آخر.)

برگشت دوباره به سوسیالیسم در دوره ای طولانی، و علارغم تلاشهای ما، می باشند و کسانی که خواهان حرکت در راستای راههای جدیدند - راههایی که ما باید دقیقاً مطالعه کنیم. ما در روند برداشتن گامهای مهم اولیه در این جهت محق هستیم. (اسناد کنگره چهارم حزب ام.ال.پ.د، ۱۹۹۱، ص ۲۹۵)

قطعه نامه در مورد نپال

توسط کمیته هماهنگی بین المللی ایکور، ۲ نوامبر ۲۰۱۲
کمیته هماهنگی بین المللی ایکور بعد از بحث جامعی درباره وضعیت سیاسی کنونی نپال به این نتایج رسید:

۱- انحلال مجلس موسسان (م م) در نیمه شب ۲۷ مه ۲۰۱۲ بدون تهیه قانون اساسی عقب گردی بود در روند دموکراتیک و به این ترتیب وضعیت سیاسی بحرانی و بغرنجی را بوجود آورد.

۲- ایکور تاکید می کند که اقدامات فوری برای حفظ جمهوری یا نظام دموکراتیک به مثابه یک کل باید اتخاذ شود.

اگر وضعیت سیاسی موجود به سوی بدتر شدن رود احتمال زیادی هست که اولاً دستاوردهای تاریخی جنبش آوریل ۲۰۰۶ برای تحقق جمهوری و نظام دموکراتیک به مثابه یک کل باطل گشته کشور شاید گامی به عقب و دیکتاتوری نوع دیگری بردارد؛ ثانیاً، ملیت، حق حاکمیت، تمامیت و حتا استقلال کنونی نپال ممکن است مورد تهدید قرار گرفته و احتمال دارد که کشور ورشکسته اعلام گردد.

۳- جنبش آوریل به دلیل وحدت کلیه نیروهای چپ، احزاب سیاسی دموکراتیک، سازمانها و نیروها مخالف برگشت به قهقرا، موفق شد. ادامه چنین اتحاد احزاب یا سازمانهای سیاسی مدافع جنبش آوریل حتی امروز برای حفظ دستاوردهای جنبش آوریل جمهوری یا تهیه قانون اساسی ضرورتی ملی است.

۴- راه برون رفت از وضعیت بحرانی و بغرنج کنونی از طریق تهیه قانون اساسی دموکراتیک ممکن است، وظیفه ای که با منحل کردن مجلس موسسان متوقف شد. این وظیفه را باید با انتخاب مجدد این مجلس تکمیل نمود. این ضرورت توافق احزاب یا سازمانهای مدافع جنبش آوریل را جهت رسیدن به توافقی دولتی برای انجام انتخابات ایجاب می کند.

۵- نیروهای ارتجاعی کشور از وضعیت سیاسی کنونی کشور سود جسته و با تمام نیرو برای به شکست کشاندن جمهوری

شغلی در بخش غیرکشاورزی تنها ۱۷٪ است. شرکت زنان به مثابه نیروی کار تنها ۹.۱۳٪ در مناطق شهری و ۹.۲۹٪ در بخش کشاورزی است. نسبت مزدهای زنان به طور متوسط ۷۵٪ مزد مردان و ۲۵٪ درآمد خانواده است...

حدود ۲۴۵ میلیون زن هندی توانائی خواندن و نوشتن ندارند. نرخ بی سوادی زنان کمتر از مردان است. متوسط کالری روزانه زنان ۱۴۰۰ است در حالی که حداقل لازم کالری تقریباً ۲۲۰۰ می باشد. ۹۲٪ زنان در هندوستان از مسائل مربوط به امراض زنانه رنج می برند و روزانه ۳۰۰ زن در رابطه با زایمان و آبستن بودن می میرند. طبق نهاد مربوط به جمعیت سازمان ملل، در سال ۲۰۱۰، ۵۶۰۰۰ زن که شاید ناشی از بدتر شدن بهداشت عمومی است از بین رفتند. مرکز تحقیقات بین المللی در مورد زنان (۲۰۱۰) افشاکرد که ۵.۴۴٪ دختران قبل از ۱۹ ساله گی از دواج می کنند. حقوق مالک بودن برای زنان تردیدآمیز است و دیدگاه پدرسالارانه مالکیت، در مورد حق مالکیت مردان (به مثابه پدر، شوهر، پسر و برادر) غالب می باشد و کنترل زمان کار زن گرفتاری سختی ایجاد می کند. علارغم مقررات قانونی، بدست آوردن زمین و ملک، ناشی از تغییر وضعیت زناشویی از جمله ازدواج، طلاق یا مرگ شوهر، اثرات درازمدتی بر تغذیه و زنده گی زنان باقی می گذارد...

گلوبالیزاسیون امپریالیستی، با ابزارهای رشد و ترقی اش، از جمله برخی جهات مدرن علم و تکنولوژی، بازار آزاد و نظامی کردن کشور، در خدمت تشدید خشونت کنونی علیه زنان زجر دیده می باشد. افزایش تعداد کشته شده ها ناشی از جهیزه، ناشی از افزایش مصرف گرایی و بی ارزش شدن زنان است؛ آبستنی زنان با تکنولوژی جدید؛ از بین بردن کامل زنده گی زنان در روند صنعتی کردن کشاورزی؛ استثمار مطلق مهارت و کار سخت زنان با مزد کم در لباس دوزیهای کورپوراتیهای بازار «آزاد»؛ کالا سازی پرسروصدا از زنان، نمونه هائی هستند از اشکال متعدد خشونت علیه زنان... از طریق این مبارزه سراسری در هندوستان سازمان زنان انقلابی سراسری هندوستان خواستار بلندکردن صدای شیپور فراخوان جهت متحقق ساختن آزادی زنان، است. ما باید علیه دشمن دوگانه مالکیت خصوصی و پدرسالاری، و بزرگ ترین حامی آنان دولت نئوکولونیال هندوستان، مبارزه کنیم. ما از تمامی زنان و هم چنین از

نیروهای مترقی و دموکراتیک درخواست می کنیم قدم پیش گذاشته و این مبارزه را با موفقیت بزرگی روبرو سازند.



چشم انداز اقتصادی جهان رو به وخامت
میروند... بقیه از صفحه آخر

کمی" نوع خود بود، هشدار داد که این سیاست می تواند بحران مالی بعدی را ایجاد کند، هم چنان که این " ممکن است شباهتهائی با شرایطی که باعث بوجود آمدن حباب عظیم اعتبار در سالهای ۲۰۰۰ گردید، داشته باشد".

یکی دیگر از اختلافات، مابین آلمان و IMF بود که سر بلند کرد، به طوری که رئیس صندوق بین المللی پول، کریستین لاگارد در کنفرانس روز پنجشنبه در مورد یونان گفت، زمان بیشتری برای پیاده کردن برنامه های ریاضت کشی به آن داده خواهد شد. او نمایان ساخت که کشورهای اروپائی باید مانع کاهش بودجه و افزایش مالیاتها بشوند، هر چند که رشد اقتصادی ضعیف شده است. لاگارد فراخوان خود را بر اساس تحلیل کوتاهی که در بخش افتتاحیه چشم انداز اقتصاد جهانی IMF آمده بود، در این هفته انتشار داد. محتوای این تحلیل کوتاه هشدار می دهد که به اصطلاح ضریب اثرات بودجه ممکن است دست کم گرفته شده باشد. این ضریب تخمین زده شده که حدود ۰.۵ می باشد که به این معنا است که، برای مثال، کاهش ۱۰ میلیارد دلاری در هزینه های دولت باعث ۵ میلیارد دلار کاهش تولید ناخالص می گردد. اما با توجه به تجزیه و تحلیل انجام شده توسط آلیور بلانچارد، اقتصاد دان ارشد صندوق بین المللی پول، این ضریب " از زمان آغاز رکود بزرگ به طور منظمی بسیار اندک بوده است". به جای ۰.۵ درصد می بایست مابین ۰.۹ تا ۱.۷ درصد می بود، یعنی تأثیر کاهش بودجه بسیار شدید تر خواهد بود.

لاگارد در این کنفرانس گفت که، با توجه به ارزیابی مجدد از تأثیر "تنبیت مالی" در مورد بازدهی، دیگر برای دولتهای اروپائی معقول نبود که اهداف کاهش کسر بودجه را تحمل کنند، هر چند که روی هم رفته رشد اقتصادی بیش از حد انتظار کاهش یافته است. او گفت، " گاهی اوقات بهتر است کمی زمان بیشتر داشته باشیم". نظرات او واکنش شدیدی را از جانب ولفگانگ شوابل وزیر دارائی آلمان برانگیخت. حین صحبت در حاشیه این نشست، لاگارد که به

نظر می رسید حرفهایش با مواضع خود صندوق بین المللی پول هم در تضاد است، اشاره کرد که " بارها و بارها " در مورد موجودیت پشتوانه صندوق هشدار داده است که میزان بدهی های بالا رشد اقتصادی را محدود می کند.

وی گفت، «وقتی هدف میان مدت خاصی وجود دارد، زمانی که یکی شروع به حرکت در جهت مخالف کند، اعتماد به وجود نمی آورد». «هنگامیکه شما می خواهید از کوه بزرگی بالا روید ولی شروع به پائین رفتن از آن کوه کنید، این کوه حتی بزرگتر هم به نظر خواهد رسید».

تلاش شتاب زده ای انجام گرفت برای این که نشان دهند اتفاق نظری وجود دارد. لاگارد و شوابل با هم در یک مناظره تلویزیونی توسط بی بی سی ظاهر شدند و اختلافات خود را کم اهمیت جلوه دادند. لاگارد تکذیب کرد که IMF روش خود را تغییر داده است. اومصرانه استدلال کرده بود که «تنظیم مالی» لازم بود. او گفت، «به آن بگوئید تعدیل، تنظیم مالی یا ریاضت - این دقیقاً همان معنی را می دهد».

در مورد یونان با این حال، لاگارد خواستار «زمان کمی بیشتر» شد در حالی که شوابل، اصرار می ورزید که یونان می بایست «بر آن چه که توافق شده بود گردن می نهاد». این اختلاف به آن معنی نیست که چون IMF برای تحمل «دهه از دست رفته» در آمریکای لاتین، به عقب راندن اندونزی در یک رکود عمیق بعد از بحران سالهای ۹۸-۱۹۹۷ آسیا و تحمیل یک فاجعه اجتماعی در یونان به طور آشکار افضاء شده، به طور ناگهانی تغییرات چشم گیری در نظریه اش داده است.

این اختلاف نشان دهنده منافع کاملاً متضاد قدرت های بزرگ علیه یک دیگر است. آلمان ترس از این دارد که اگر زمان بیشتری به یونان و دیگر کشورها داده شود، در نهایت بانک آلمان می بایست تقبل پرداخت این بدهی ها را به عهده بگیرد. با این حال، ایالات متحده و بریتانیا که مواضعشان بند بند توسط لاگارد اظهار می شود، هر دو نگران این هستند که اگر اقدامات ریاضت کشی سریع انجام گیرند، حتی تضاد شدید تری را در منطقه اقتصاد اروپا که هم اکنون در رکود بسر می برد سبب می شود که به شدت به بازار های صادراتی خود صدمه می رساند. آنها هم چنین نگرانند که اگر یونان یا برخی از کشورهای دیگر نتوانند بدهی های خود را بپردازند، این کار سبب ایجاد یک



بحران سراسری در نظام بانکی خواهد شد که به طور مستقیم تأثیر روی امور مالی آمریکا و انگلیس می گذارد.

موضع شهرداری لندن در سرمقاله فاینانشیال تایمز تحت عنوان «اندرز صلح دوستانه IMF» جمع بندی شد. این سرمقاله خواهان دادن زمان بیشتری به یونان شد و هشدار داد که کاهش های جدید را نباید در کشورهایی که رکورد در آنها بیشتر از حد انتظار بوده، اعمال کرد. هم زمان، سرمقاله روشن ساخت که نباید اقدامات ریاضت کشی در انگلستان "تخفیف" داده شود. نگرش محافل مالی ایالات متحده آمریکا توسط مقاله نویسن نیویورک تایمز، پال کروگمن و رئیس سابق خزانه داری سابق آمریکا، لارنس سامرز، بیان شد، که هر دوی آنها از اقدامات ریاضت اقتصادی در اروپا انتقاد کردند.

سامرز درمقاله درج شده در فاینانشیال تایمز امروز، در یک ستون با عنوان «جهان در یک سیکل معیوب گیر کرده است»، اشاره کرد: که فقط ذره ای ارزش آبی از نشست سالانه صندوق بین المللی و بانک جهانی بیرون آمد.

ایالات متحده آمریکا با نگرانی نظاره گر پرتگاه مالی است، اروپا به سمت جلو تلو تلو خورده و مثل اینست که به نگهداشتن انگشتی در سوراخ سد آبی که چکه می کند متوسل می شود تا از سیل این بحران جلو گیری کند و تازه، بدون هیچ گونه استراتژی برای رشد، در حالی که ژاپن خوشنود رسیدن به هرگونه رشد بود. سامرز در گزارش خود ابراز کرد «در بخش اعظم جهان صنعتی، چیزی که به عنوان مشکل مالی شروع شد، در حال تبدیل شدن به یک مشکل ساختاریست»، با سقوط پیوسته بیشتر تولید ناخالص داخلی به عقب، جایی که می بایست می بود، یعنی روند قبل از سال ۲۰۰۷.

تنش میان قدرت های بزرگ ناشی از قرار گرفتن در سراسیم تند رکود جهانی مطمئناً تشدید خواهد یافت.

بیانیه کمیته رهبری صندوق بین المللی پول که در پایان نشست صادر شد مطرح می کند: چشم انداز اقتصادی رو به وخامت می رود. و هشدار داد که، رشد جهانی «تنزل کرده و عدم قطعیت قابل توجه و خطرات حرکت نزولی باقی می ماند». به طور خلاصه در این بیانیه هیچ گونه صحبتی در مورد بهبود وضعیت اقتصادی جهان یافت نمی شود.

در کشورهای پیشرفته نیاز به تأمین

تحمل خلاصی از بحران» هست - چیزی که به وضوح احساس می شود ولی وجود ندارد. در بازار های به اصطلاح نوظهور و کشورهای در حال توسعه، فعالیت های اقتصادی سیر نزولی را طی کرده اند، که منعکس کننده تقاضای خارجی و داخلی می باشد. خطرات برای بعضی از کشورها با کاهش قیمت کالا های غیر غذایی و افزایش قیمت برخی از اقلام مواد غذایی آمیخته شده است. در حالی که بیانیه صندوق بین المللی پول اعلام کرد که رشد در کشورهای کم درآمد "شناور" باقی مانده و در این گزارش اشاره به تضعیف وضعیت ذخیره مالی و ارز خارجی شده است.



واقعیات ها و توهمات ... بقیه از صفحه آخر

نظام جهانی بود و نزدیک به سه دهه بود که بطور موثر از محور و بدنه آن گسست کرده بود. ولی کشورهای نوظهور و مقتدر کنونی علیرغم "ویژگی ها"، "معجزات" و "مولفه های" باستانی و فرهنگی در تحلیل نهانی تافته جدا بافته از نظام حاکم نبوده و همانطور که بعداً شرح داده خواهد شد هیئت های حاکمه این کشورها کوچکترین حرکتی در جهت گسست از نظام جهانی از خود نشان نداده اند.

- نظریه و یا پیش بینی دوم بر آن است که رشد کشورهای نوظهور مقتدر و فراز آنها به قله قدرتی مدیریت گلوبالیزاسیون (البته بدون هژمونی آمریکا) موفق به احیای شکوفائی نظام سرمایه داری در آسیای شرقی و بخشی از آمریکای لاتین گشته و بالاخره منجر به عبور کل نظام از بحران ساختاری کنونی خواهند گشت.

- نظریه و یا پیش بینی سوم معتقد است که رشد و پیشرفت کشورهای نوظهور مقتدر در جنوب منجر به تغییر و دگرذیسی عظیم در شکل و شمایل گلوبالیزاسیون کنونی (امپریالیسم جمعی سه سره گشته و لاجرم نظام را به سوی جهان چند قطبی سوق می دهد. در این جهان چند قطبی (چند مرکزی) رقابت ها و تبانی ها که به تلاقی ها و جنگ ها بین قطب های مختلف منجر خواهند گشت، شرایط مادی را برای عروج آلترناتیو های توده ای ضد نظام توسط چالشگران ضد نظام و سرنگون ساز آماده خواهند ساخت. به نظر این نگارنده بررسی داده ها و واقعیت های مدل تولید سرمایه داری تاریخی که امروز به یک نظام غالب جهانی تبدیل گشته است، نشان می دهد که احتمال به حقیقت پیوستن پیش بینی سناریوی سوم در آینده نه چندان دور قوی تر از سناریو ها و پیش بینی های یکم و دوم است.

در بخشهای اول و دوم این نوشتار بعد از بررسی مدل سرمایه داری تاریخی واقعا موجود و واقعیات و توهمات مربوط به عروج کشورهای نوظهور اقتصادی در کشورهای جنوب، به چند و چون جایگاه شاخص و پر اهمیت چین کنونی به عنوان مقتدرترین کشور نوظهور اقتصادی در نظام جهانی سرمایه می پردازیم. در بخش های دیگر این نوشتار بعد از بررسی ویژگی ها و نکات متفاوت و مشترک دیگر کشورهای نوظهور در جنوب به چگونگی بروز و رشد ابتکارات استقلال طلبانه در کشورهای سه قاره و روند حرکت در راه گذار

به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید
و نظرات خود را
در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

سایت آینه روز

www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری

www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین

www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر

<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>



▶ طولانی به سوسیالیسم قرن بیست و یکم خواهیم پرداخت.

مدل سرمایه داری تاریخی و واقعیت ها و توهمات درباره کشورهای نوظهور

مدل سرمایه داری تاریخی از اول پیدایش خود بر اساس تولید و باز تولید پدیده شکاف سازی (پولاریزاسیون) جهانی بنا گشت. این شکاف بندی در اروپای آتلانتیک با کندن و اخراج توده های عظیم دهقانی از زمین های خود و پرتاب آنها به شهرهای صنعتی در بحبوحه رشد سرمایه داری آغاز گشت. موفقیت و رشد این مدل توسط دو عامل و سوپاپ اطمینان تامین گشت. توضیح اینکه وقتی توده های میلیونی دهقان از زمین ها و روستاهای خود کنده شده و در شهرهای صنعتی لندن، آمستردام، پاریس و... پرتاب گشتند، مدل سرمایه قادر گشت که بخشی از این دهقانان را به عنوان نیروی کار ارزان جلب و جذب کارخانه ها و کارگاه های صنعتی خود سازد: پروسه پروولتریزه سازی. بخش قابل توجه دیگری از این دهقانان نیز بعد از مدتی شهر نشینی به مستعمرات اروپائی در قاره های آمریکا و اقیانوسیه (در قرن شانزدهم و هفدهم) و سپس در قاره های آسیا و آفریقا (در قرن هیجدهم و نوزدهم) کوچانده و پرتاب گشتند: پروسه مهاجرت نشینی. در اوضاع فعلی جهان باز تولید آن مدل و راه حل هایش (پروسه های پروولتریزه سازی و مهاجرت) برای کشورهای نوظهور در بخش پیرامونی امکان پذیر نیست. به خاطر اینکه امروز در کشورهای پیرامونی که نزدیک به ۸۰ در صد جمعیت ۷ میلیاردی کل جهان را در بر می گیرند، نصف جمعیت هنوز دهقان و روستانشین هستند. برای مهاجرت قابل توجهی از این جمعیت نظام جهانی باید حداقل پنج تا شش قاره به بزرگی آمریکا و استرالیا در اختیار داشته باشد، که وجود خارجی ندارند. مضافا اگر سرمایه داری در قرون گذشته می توانست حداقل ۳۰ تا ۴۰ در صد دهقان کنده شده از زمین ها و پرتاب شده به شهرها را به کارخانجات خود جلب و جذب سازد امروز کشورهای نوظهور اقتصادی علیرغم موفقیت هایی که در زمینه صنعتی سازی در پنجاه سال گذشته به دست آورده اند قادر نیستند و نخواهند بود که در صد قابل توجهی از دهقانان کنده شده را پروولتریزه سازند.

- بدون تردید بخش های مهمی از هیئت های حاکمه کشورهای نوظهور و مقتدر اقتصادی

شدیدا معتقد به "رسیدن به آنها" هستند. ولی آرزوی رسیدن به آنها چیزی غیر از یک توهم نیست و حرکت در آن جهت آنها را با بن بست روبرو خواهد ساخت. بررسی تاریخ پنجاه و هشت ساله دوره "جنگ سرد" و به ویژه عهد باندونگ (۱۹۷۵-۱۹۵۵) به روشنی نشان می دهد که در یک تحلیل نهائی هم جنبش های رهائی بخش ملی و هم جنبش های کمونیستی و سوسیالیستی و دولت های برآمده از آنها و البته با دو یا سه استثناء، عموما با پیروی از پدیده "رسیدن به آنها" بالاخره در دام منطق حرکت سرمایه افتاده و لاجرم با فروپاشی، افول و نابودی روبرو گشتند.

- وقتی که در کشورهای نوظهور اقتصادی توده های مردم در می یابند که رسیدن به آنها، تقلیدی بیش نیست و رسیدن به آنها منجر به استثمار بیشتر کار و زحمت و تاراج شدیدتر و بیشتر منابع طبیعی کشورهای در بند آنها خواهد گشت آن وقت در جستجوی راه حل دیگری به تقلا و مبارزه برمی خیزند. در مسیر این مبارزات است که انگاشت و پراتیک اصل گسست از محور نظام امپریالیستی "جمعی" سه سره به یک جریان وسیع جهانی تبدیل می گردد. آیا کشورهای نوظهور اقتصادی و مقتدر که گاه ها خواهان به چالش طلبیدن کنترل نیروهای سه سره امپریالیستی در حیطة های "انحصارات پنج گانه" (تکنولوژی، منابع طبیعی جهان، وسایل اطلاعاتی و ارتباطی، نیروهای تسلیحاتی و نیروهای تخریبی جمعی) هستند، قادر خواهد گشت در راه گسست از محور نظام فعلی قدم بردارند؟ در پرتو اوضاع کنونی این امر گسست نه تنها ضروری بلکه امکان پذیر هم می باشد. ولی آیا کشورهای نوظهور و مقتدر اقتصادی به این عمل تاریخی دست خواهند زد؟ بدون تردید پاسخ به این سؤال بررسی بیشتر و تجزیه و تحلیل جامع از ما می طلبد. ولی قدر مسلم این است که در حال حاضر چین که با ویژگی ها و "معجزات" اقتصادی مقتدرترین کشور اقتصادی در جهان بعد از آمریکا شناخته شده است، نه تنها خواهان گسست از کلیت نظام نیست بلکه تنها نارضایتی اصلی اش از فاز فعلی گلوبالیزاسیون (گسترش بازار آزاد نئولیبرالی) صرفا موفقیت هژمونیکی آمریکا در آن است. به عبارت دیگر چین خواهان رفورم در شکل و شمایل گلوبالیزاسیون سرمایه است: گلوبالیزاسیونی "جدید" یعنی گلوبالیزاسیون بدون هژمونی آمریکا. ولی رشد اوضاع در جهان به ویژه در کشورهای جنوب نشان می دهد که توده های مردم

خواهان سرنگونی خود نظام هستند. - تخالف در بین کشورهای استعمارگر و امپریالیست مرکز مسلط و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پیرامونی در بند یکی از مهم ترین روندهای تاریخی سرمایه داری جهانی در پانصد سال گذشته تاریخ معاصر بشر بوده است. به خاطر این امر مبارزات خلق های کشورهای در بند جنوب برای رهائی از محور نظام ضرورتا منجر به زیر سؤال بردن خود سرمایه داری می گردد. خود سرمایه داری نیز بدون امپریالیسم نمی تواند به بقا و بازتولید سرمایه انحصاری ادامه دهد. در نتیجه تصادفی نیست که هنوز هم جنوب مثل گذشته منطقه طوفانی شورش ها، قیام ها و انقلابات تاریخ ساز محسوب می شود.

- خیلی روشن است که طبقات حاکمه کشورهای نوظهور اقتصادی در جنوب (چین، برزیل، هندوستان، آرژانتین و...) به اضافه روسیه پوتین با اینکه استراتژی "تسلیم منفعلانه" در تقابل با قدرت های مسلط سه سره را انتخاب نکرده اند ولی به خاطر رشد اقتصادی که سالانه از آن برخوردارند، حاضر نیستند که به مخالفت جدی با نظام سرمایه داری (بویژه رأس آن آمریکا) برخاسته و دست به گسست بزنند. اگر هیئت های حاکمه کشورهای نوظهور اقتصادی در جنوب و روسیه حاضر به گسست از نظام جهانی نیستند پس آن نیروهایی که قادر به گسست خواهند گشت، کدامین هستند؟ در اینجا بگذارید به بررسی وقوع احتمالی گسست توسط دولت های "در حال گذار" در جنوب که دارای خصلت های توده ای، دموکراتیک و ملی هستند، بپردازیم. - از آغاز عصر سرمایه داری در قرن شانزدهم تا آغاز قرن بیستم (۱۹۰۰ - ۱۵۰۰) فقط غربی ها ساختارهای سرمایه داری تاریخی را می ساختند. البته مردمان در بند کشورهای پیرامونی به مقاومت ها و مبارزاتی دست می زدند ولی آنها نهایتا و عموما سرکوب شده و مجبور به قبول موقعیت نکبت بار خود می گشتند. با آغاز قرن بیستم و گسترش سرمایه داری انحصاری امپریالیستی، کشورهای پیرامونی وارد فصل جدید از تاریخ خود گشتند که بعدها از سوی مورخین به نام "دوره اول بیداری و رهائی خلق های در بند پیرامونی" معروف گشت. در این دوره که متجاوز از نیم قرن طول کشید مردم کشورهای پیرامونی در بند یکی بعد از دیگری طی قیام ها، شورش ها و انقلابات خود را از یوغ محور استعمارکهن نظام سرمایه داری ▶

که اکثریت قابل ملاحظه ای از جمعیت آن قاره ها را تشکیل می دادند نمی گشت. این پروسه ویران ساز ظرفیت و قابلیت تولیدات صنعتی (نساجی، زرگری، بافندگی و...) آن مناطق که در آن دوران پیشرفته تر از اروپا بودند را نیز تخریب نمود. بررسی تاریخ اقتصاد سیاسی کشورهای ایران، هندوستان، چین و... از یک سو و کشورهای واقع در شرق و جنوب مدیترانه از سوی دیگر نشان می دهد که در آن دوران (از آغاز قرن شانزدهم تا اواخر قرن هیجدهم) این کشورها در تولیدات صنعتی، توازن پرداخت ها و تجارت پیشرفته تر از اکثر کشورهای اروپا بودند. بررسی اوضاع رو به رشد و پراز تلاطم نشان می دهد که برای اولین بار بعد از پانصد سال شکل و شمایل این پروسه ویران ساز دستخوش تحویل و تحول قرار گرفته و کشورهای نوظهور مقتدر در کشورهای پیرامونی جنوب ممکن است که برتری و هژمونی راس نظام را (که تاکنون در کشورهای مسلط شمال قرار داشت) به چالش بطلبند.

ن. ناظمی - مهر ۱۳۹۱

ادامه دارد

منابع و مآخذ

- ۱ - جان بلای فاستر و مک چنی، "رکود جهانی و چین"، در مجله "مانتلی ریویو"، سال ۶۳ شماره ۹ فوریه ۲۰۱۲.
- ۲ - سمیرامین، "جنوب جهانی گرائی را به چالش می طلبد"، در نشریه "پمبازوکا"، ۱۲ آوریل ۲۰۱۲.
- ۳ - نشریه "پکن ریویو"، ۱۱ ژانویه ۲۰۰۷.
- ۴ - می کی لین، "عصر گذار: آمریکا، چین و سقوط نئولیبرالیسم"، در مجله "مانتلی ریویو"، سال ۵۹، شماره ۱۱ آوریل ۲۰۰۸.
- ۵ - "چین به خاطر بحران بیکاری از کارگران مهاجر در شهرها می ترسد"، در نشریه "ال استریت"، دسامبر ۲۰۰۸.
- ۶ - یونس پارساناب، "بحران عمومی نظام سرمایه و موقعیت چین"، در کتاب "جهان در عصر تشدید جهانی شدن سرمایه"، چاپ آمازون دات کام، ۲۰۱۰.



**بجز نوشته هایی که با امضای
تحریریه منتشر می گردد و
بیانگر نظرات حزب رنجبران
ایران می باشد، دیگر نوشته
های مندرج در نشریه رنجبر
به امضا های فردی است و
مسئولیت آنها با نویسندگانشان
می باشد.**

- اولین موج بیداری و رهائی در کشورهای پیرامونی بالاخره به خاطر علل متعدد هم در زمینه محدودیت ها و تضادهای داخلی اش و هم به خاطر موفقیت امپریالیسم در اختراع راه های نوین در جهت کنترل سیستم جهانی، از طریق تشدید کنترل انحصاری خود بر نهادهای مالی، ابتکارات تکنولوژیکی، منابع طبیعی جهان، وسایل اطلاعاتی و ارتباطاتی و تسلیحات کشتار جمعی، از نفس افتاد و با ریزش و فروپاشی روبرو گشت. افول و ریزش جنبش های رهائی بخش ملی و دولت های برآمده از آنها در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و سپس فروپاشی و تجزیه شوری و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری یک خلاء سیاسی و نظامی در جهان بوجود آورد که آمریکا به عنوان راس نظام جهانی سرمایه و تنها "ابر قدرت" توانست حضور و کنترل نظامی خود را در سراسر جهان بدون ممانعت جدی به ویژه در بیست سال گذشته (از ۱۹۹۱ تا این اواخر) گسترش دهد.

- ولی دوره "شکوفائی" و قدر قدرتی امپریالیسم جمعی سه سره دیری نپائید و یک دوره پر از تلاطم، قیام و "انقلاب جهانی" در اکناف جهان آغاز گشت که در سال تاریخ ساز ۲۰۱۱ ابعاد آن حتی خیلی از چالشگران رادیکال ضد نظام را نیز به حیرت انداخت. در این چهارچوب، جنب و جوش توده های عظیمی از کارگران و جوانان (که با مبارزات پر از شور و شوق خود امروز در سراسر جهان موج دوم بیداری و رهائی را به وجود آورده اند) امپریالیسم جمعی را از تمام مولفه ها و حیطه های هژمونیکی اش (سیاسی، دیپلوماتیک، فرهنگی و هنری و اقتصادی و...) خلع کرده اند. بدون تردید امروز نظام جهانی سرمایه به هیچ نحو و وسیله ای نمی تواند تسلط خود را بر مردم جهان اعمال کند مگر با توسط به کنترل صرفا نظامی کره خاکی. - تاریخ گسترش جهانی سرمایه داری واقعا موجود تاریخ انباشت سرمایه و ثروت از طریق عمدتا محروم سازی کشورهای پیرامونی به نفع صاحبان ثروت و قدرت در کشورهای مرکز بوده است. در آغاز شکلگیری اش روند محروم سازی با تراج و غارت قاره آمریکا در قرون شانزدهم و هفدهم و سپس با تجارت جهانی برده فروشی عمدتا سیاه پوستان آفریقا در قرون هفدهم و هیجدهم و سپس با استعمار قاره های آفریقا و آسیا بسط و گسترش یافت. این پروسه محروم سازی (فقر سازی) در سطح جهانی فقط محدود به دهقانان

جهانی رها ساخته و با تسخیر زمام امور در تعیین سرنوشت خویش نقش تاریخ ساز ایفاء کردند. تعدادی از این قیام ها و انقلابات که نقاط عطفی در تاریخ معاصر این کشورها محسوب می شوند، عبارت بودند از: انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶، جنبش زاپاتا در مکزیک، انقلاب ۱۹۱۱ چین، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه "نیمه پیرامونی" (پیش در آمد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷)، جنبش ترکان جوان در دهه ۱۹۰۰، انقلاب ۱۹۱۹ مصر و... مضافا در این دوره بیداری و رهائی مردم کشورهای دریند پیرامونی یا در زیر پرچم سوسیالیسم (روسیه، چین، ویتنام، کره، کوبا و...) و یا در زیر پرچم رهائی بخش ملی در کشورهای سه قاره شاهد اصلاحات مترقی اجتماعی (البته به درجات مختلف) در کشورهای خود گشتند. - در سال ۱۹۵۵ خلق ها و دولت های برآمده از جنبش های رهائی بخش و ضد استعماری طی کنفرانسی در باندونگ در اندونزی اعلام کردند که آنها خواهان ایجاد سیستم بین المللی هستند که در آن حق تعیین سرنوشت ملل دریند به رسمیت شناخته شود. در دوره "کنفرانس باندونگ" و "جنبش کشورهای غیر متعهد" که نزدیک به بیست سال (۱۹۷۵ - ۱۹۵۵) دوام آورد، "حق توسعه" و "حق اتکا به خود" به گفتمان و سیاست مسلط و جاری در کشورهای دریند پیرامونی (از ایران عهد مصدق در ۱۹۵۲ تا شبلی عهد آئنده در ۱۹۷۳) تبدیل گشت. قدرت این گفتمان و گسترش آن هم به صورت یک انگاشت و هم به صورت عملکرد سیاسی در بین توده های وسیعی از مردم و دولت های جهان به قدری فراگیر و محبوب گشت که نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) مجبور به تعدیل در سیاست های خود گشته و عاجالتا دست به عقب نشینی در مقابل اولین موج خروشان بیداری و رهائی زد. - شایان ذکر و تاکید است که پیشرفت صنعتی که به درجات مختلف در "عهد باندونگ" در کشورهای در بند پیرامونی سه قاره جنوب به وقوع پیوست نه به خاطر پیروی از منطق حاکم بر حرکت سرمایه امپریالیستی بلکه به روشنی منبعت و ملهم از مبارزات و پیروزی های خلق های جنوب در آن دوره بود. البته در این پیروزی ها، به نقش قابل توجه و موثر دو چالش بزرگ (حضور ابر قدرت شوروی در تقابل با ابر قدرت آمریکا و فراز جنبش های عظیم کارگری در کشورهای آتلانتیک و دولت های "رفاه" برآمده از آنها)، نباید کم بهاء داد.



درجه جهانی کمونیستی

فصل ۲. طرز تفکر خرده بورژوازی و اثرات تباہ کننده آن در جنبش طبقه کارگر

۱. آگاهی طبقاتی طبقه کارگر به مثابه نتیجه مبارزه بین شیوه تفکر پرولتاریایی و شیوه تفکر خرده بورژوازی

به نقل از کتاب: مبارزه بر سر شیوه تفکر در جنبش طبقه کارگر - استنف انگل - ۱۹۹۵

لنین در گردش قرن (۱۹ به ۲۰ - م) تعریف زیر را در رابطه با آگاهی طبقاتی طبقه کارگر در اثر «طرح و توضیح برنامه» ارائه

داد: آگاهی طبقاتی کارگران بدین معناست که درک کارگران تنها راه بهبود بخشیدن به وضعیتشان و تحقق رهایی شان در هدایت مبارزه علیه سرمایه دار و طبقه صاحب کارخانه بوجود آمده توسط کارخانه های بزرگ، می باشد. به علاوه، آگاهی طبقه کارگر به معنای درک آن‌ها از این است که منافع تمامی کارگران در هر کشور ویژه ای یک سان است، [که آن‌ها هم بستگی بهم دارند،] که همه ی آن‌ها یک طبقه، جدا از کلیه طبقات دیگر جامعه، را تشکیل می

دهند. نهایتاً، آگاهی طبقاتی کارگران به معنای درک کارگران برای تحقق بخشیدن به اهداف شان از طریق فعالیت بی چون و چرا برای تأثیر گذاشتن در امور دولت، می باشد. درست به گونه‌ای که زمین داران و سرمایه داران کردند، و هنوز هم به آن ادامه می دهند. (لنین، کلیات، جلد ۲، صص ۱۱۲-۱۱۳)

طبعاً وضعیت اجتماعی سرمایه داری دولتی در جمهوری فدرال آلمان به طور قابل ملاحظه ای با وضعیت آنان در روسیه تزاری متفاوت است. خصوصیت‌های عمومی

چشم انداز اقتصادی جهان روبه وخامت میرود: اختلاف در نشست صندوق بین المللی پول

توسط نک بیمز - تارنمای جهان سوسیالیستی ۱۵ اکتبر، ۲۰۱۲

نشست سالانه صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی که دیروز در توکیو کارش به پایان رسید، با اختلافات روبه رشد بین قدرتهای بزرگ در بحبوحه چنین چشم اندازی مشخص شد.

حتی قبل از شروع جلسه، تنش مابین چین و ژاپن بر سر جزایر مورد مناقشه سنکاکو/ دیائویو در شرق دریای چین منجر به عدم

شرکت رئیس بانک مرکزی چین، شانوچون در این نشست شد.

مخالفت های شدیدی بر سر "کاهش کمی" (quantitative easing) فدرال ریزرو آمریکا در دو روز آخر این نشست آشکار شد. روز شنبه، گیدو مونتگا، وزیر دارائی برزیل، در مورد "جنگ ارزی" به عنوان نتیجه ی سیاست بانک فدرال هشدار داد، چون که این اقدام ارزش دلار آمریکا را کاهش می دهد که در واقع نشانه ایست از

سیاست "خودخواهانه" این کشور. بن برنانکی، رئیس بانک فدرال، روز بعد در پاسخ خود، زمانی که او به سیاست پولی فوق العاده آزاد (یا بی قاعده، بی پایه، بی بندوبار، سست) اصرار می ورزید متذکر شد که نه فقط این سیاست اقتصاد ایالات متحده را تقویت کرده بلکه، هم چنین سبب حمایت از اقتصاد جهانی نیز شده است.

با این حال، ماساکی شیراکا، رئیس بانک مرکزی ژاپن، که در گیر نسخه "کاهش

واقعیت ها و توهمات درباره فراز قدرت های نو ظهور در جنوب

۱ - اوضاع متلاطم رو به رشد - بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه داری از یک سو و فراز امواج خروشان بیداری و رهایی توده های مردم (۹۹ در صدی ها) در اغلب کشورهای جهان علیه سرمایه داری از سوی دیگر - با اینکه ضرورتاً به این زودی ها منجر به فروپاشی نظام کنونی و استقرار جهانی بهتر نمی گردد ولی به احتمال قوی شرایط را برای فرود مرکزهای مسلط کنونی امپریالیسم (آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا) و فراز کشورهای نو ظهور مقتدر

اقتصادی (چین، هندوستان، برزیل، روسیه و...) آماده می سازد.

۲ - در حال حاضر سه نظریه و پیش بینی از سوی تحلیلگران و مفسرین سیاسی درباره این «جابجائی» ارائه گشته اند که در اینجا به طور مختصر به تم های اصلی آنها می پردازیم.

- نظریه اول بر آن است که کشورهای نو ظهور مقتدر "تافته جدا بافته" از کلیت نظام حاکم نبوده و دیر و یا زود بحران کنونی (که نقداً کشورهای مسلط مرکز را

در خود غوطه ور ساخته) دامن گیر این کشورها نیز گشته و لاجرم از پیشرفت و فراز آنها به فله قدر قدرتی اقتصادی نظام جلوگیری خواهد کرد. این یک واقعیت تاریخی است که در دوره "رکود بزرگ" اقتصادی در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۹ نزدیک به ۲۵ درصد جهان و عمدتاً اتحاد جماهیر شوروی از عواقب فلاکت بار و بلایای ناشی از رکود بزرگ در امان ماند. ولی علت اصلی این امر دقیقاً منبعت از این بود که شوروی بطور دقیق "تافته جدا بافته" از

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar.ranjbaran@yahoo.com

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.info@yahoo.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org